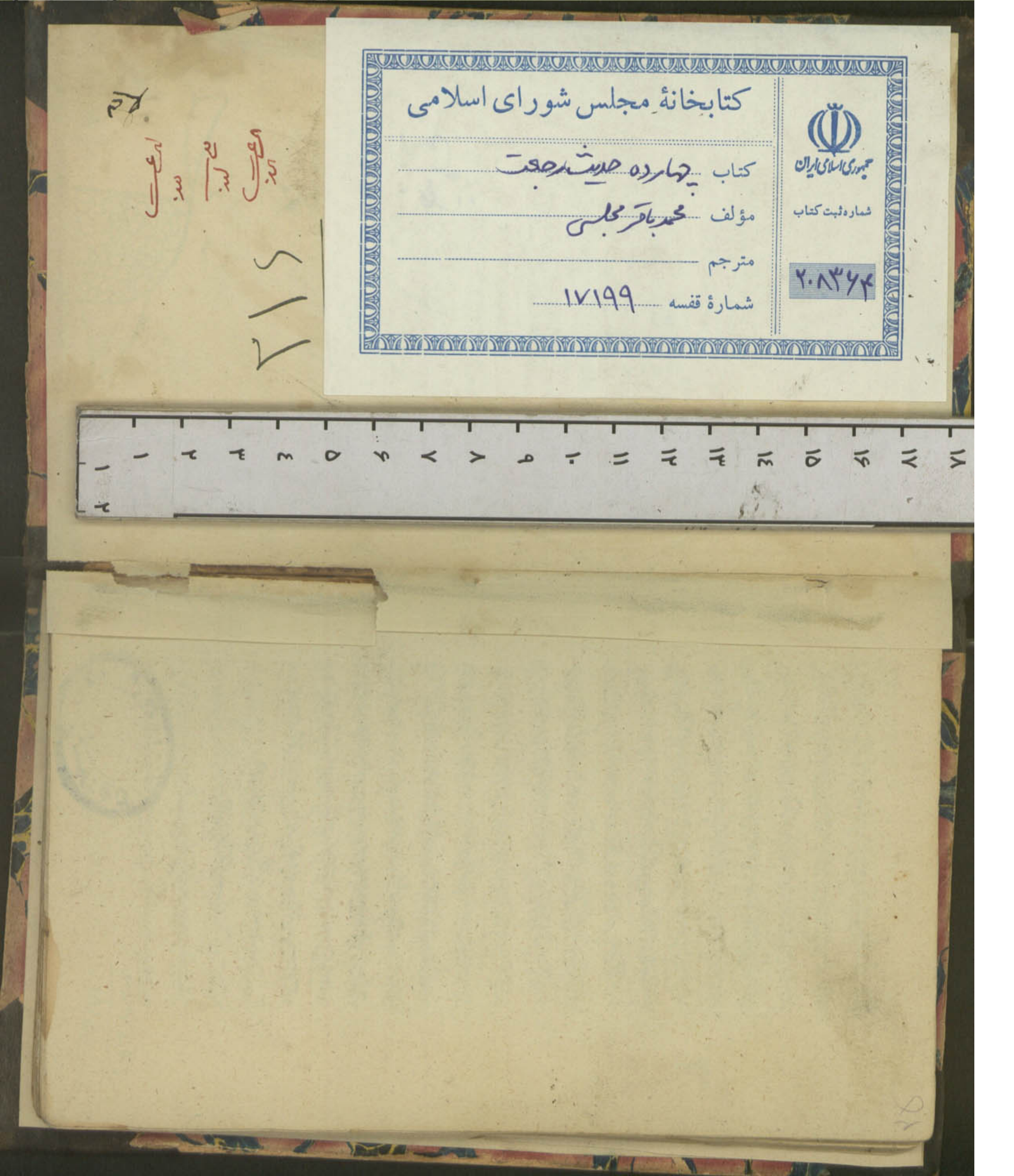



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
اب چهارده حدیث رجعت
لف محمد باقر مجلسی
جم
ارهٔ قفسه ۱۷۱۹۹
۲۱۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب چهارده حدیث رجعت
مؤلف محمد باقر مجلسی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۱۹۹
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۳۶۴



چارده حدیث هو الفرد در رجعت

وبه نستعین هو المعین

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد وعترته
المعصومین اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله اما بعد
مع الائمة ابرار که چون بر کافه ارباب فطنت و ذکا و عامه اصحاب بصیرت و اعتلا ظاهر و
هویداست که ادای شکر نعمت سلسله علیه صفیه صفویه انار الله برهانهم و شید الله
ارکانهم که اساطین دین مبین اجداد طاهرین ایشان صلوات الله علیهم اجمعین برکات
تائیدات ایشان استوار و قوانین شریعت وافاضت و وجه ملت مطهره نبوی
بسعی جمیل ایشان مایه دار است بر کافه مؤمنان متحتم و دعای خیر دولت ابد پیوند
بر عامه فرقه ناجیه شیعیان لازم است و چون با وجود این سلطنت روز افزون
این ذره بیمقدار و فواید اعجاز و اسرار ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را در ضمن
بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار ترجیح نموده عموم طلبه علوم دینیه را از کتاب مزبور
انتفاع عظیم حاصل گردیده و در اثنای جمع احادیث دو حدیث بنظر قاصر رسید که ائمه
اهل البیت علیهم السلام بظهور این دولت علیه خبر داده اند و باتصال این سلطنت بهیه
به دولت قایم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شیعیان را بشارت فرموده اند بخاطر
فاتر رسید که ترجمه این دو حدیث شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل بر احوال
شریف حضرت خاتم اوصیا و نقاوه اذکیا و شفیع روز جزا و مخزن اسرار سید انبیا
اعنی صاحب الزمان و خلیفة الرحمن علیه و علی آبائه الصلوة والسلام بوده باشد
بموقف عرض نواب کامیاب فلک قباب خورشید حجاب اعنی شهریار عادل کامل
باذل

هو العزیز

بازل گردون بارگاه ملایک سپاه گلدسته گلستان مصطفوی نوباوه بوستان مرتضوی
ثمره شجره نبوت و رسالت غصن دوحه امامت و ولایت خلاصه احفاد سید المرسلین
نقاوه اولاد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باسط مهاد امن و امان سارع لوای
عدل و احسان بانی مبانی مروت و انصاف ماحی مراسم جور و اعتساف قاسم
ظهور قیاصره دوران کاسر اعناق اکاسره زمان سلطان سلاطین نشان و خاقان
گیتی ستان السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو المظفر السلطان شاه سلیمان
الصفوی الموسوی بهادر خان خلد الله تعالی ملکه واجری فی بحار الظفر والنصرة فلکه برساند
و این چهارده در شاهوار را که از دریای علوم اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم
اجمعین استخراج نموده حمایل بر و دوش شاهد دولت ابد توامان گرداند امید که اطناب
این سلطنت عظمی با وتاد خیام سعادت فرجام خاتم اوصیا پیوند یابد و صبح صادق
این دولت کبری تا طلوع خورشید عالم افروز قایم آل محمد علیهم السلام از آسیب ظلمت
فتنهای زمان تیرگی نیابد بمحمد و آله الطاهرین من قال آمین ابقی الله مهجة فان
هذا دعاء یشتمل البشر حدیث اول شیخ عالیمقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعاظم حدیث اول
محدثین است در کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است
که حضرت امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین صلوات الله علیه
فرمودند کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا
یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما سألوا فلا یقبلوه
حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء یعنی گویا می بینم گروهی را که
از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را بآن دعوت
نمایند پس از ایشان قبول نکنند پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند پس چون
این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشها بگذارند و جهاد کنند پس مردم بدین حق

حق در آیند پس ایشان باین راضی نشوند تا آنکه بر ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاهی
در میان ایشان بماند و بکسی ندهند مگر بصاحب شما یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله
علیه و هر که با ایشان کشته میشود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد مترجم
گوید که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسیکه دین حق را طلب نمود
و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت بغیر سلسلهٔ علیه صفویه خلد الله ملکهم نبود
و در این حدیث شریف جمیع شیعیان خصوصا انصار و اعوان این دولت ابد توامان را
بشارتها است که بر عاقل پوشیده نیست **حدیث دویم** باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور
بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات علیه روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
خبر میداد از وقایعیکه بعد از آن حضرت بظهور آید تا ظاهر شدن قایم آل محمد صلوات الله
علیه پس حضرت سید الشهداء حسین بن علی صلوات الله علیه فرمودند که یا امیر المؤمنین
چه وقت حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین
فرمود که خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار
بر زمین ریخته شود بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس علیه اللعنه را
بتفصیل بیان فرمود در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است پس فرمود که
اذا قام القایم بخراسان و غلب علی ارض کوفان والملتان و جاز جزیرة بنی کاوان
و قام منا قائم بجیلان و اجابه الابر والدیلم و ظهرت لولدی رایات الترک متفرقات
فی الاقطار والحرمات و کانوا بین هنات و هنات اذا خربت البصرة و قام امیر الامرة فحکی
علیه السلام حکایة طویلة ثم قال اذا جهزت الالوف و صفت الصفوف و قتل الکبش
الخروف هناک یقوم الآخر الثائر و یهلک الکافر ثم یقوم القائم المأمول والامام
المجهول له الشرف والفضل و هو من ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی ذر

یسیر

حدیث دوم

یسیر یظهر علی الثقلین و لا یترک فی الارض الادنین طوبی لمن ادرک زمانه و لحق
اوانه و شهد ایامه یعنی هرگاه خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین
کوفه و ملتان و بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است و خروج کند از ما پادشاهی
در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل ابر که در حوالی استراباد است
و دیلم که قزوین و حوالی آنست و ظاهر شود از برای فرزند من علمهای ترکان
و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف و جنگها و فتنهای عظیم ایشان را
رو دهد در وقتیکه جنگ کنند در بصره و برخیزد پادشاه پادشاهان پس حکایت طولانی
فرمودند که راوی از میان انداخته است پس فرمودند که آنگاه که تهیه کرده شود چندین
هزار لشکر و برکشیده شود صفها و بکشند قوچ فرزند خود را در آن هنگام دیگری پادشاه
شود و طلب خون آن کشته بکند و کافران را هلاک کرداند پس بعد از زمانی قایم آل محمد
که عالمیان در آرزوی اویند ظاهر شود اما میکه مردم قدرش را ندانند یا پی بمکانش نبرند
او راست شرف و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان تست ای حسین نه وصف او
نمی توان کرد مثل او کی بهم میرسد ظاهر شود در میان دو رکن کعبهٔ معظمه با جماعتی اندک
و بر جن و انس غالب گردد و مردم دون یعنی کافران و ظالمان را از زمین بر اندازد خوشا
حال کسیکه زمان او را دریابد و بروزگار دولت او برسد و در خدمتش حاضر گردد مترجم
گوید که ظاهر است که خروج کننده خراسان اشاره است بامرای ترکان مثل چنگیز خان
و هلاکو خان و خروج کننده در گیلان اشاره است بشاه دین پناه رضوان مکان شاه
اسماعیل حشره الله مع الائمة الطاهرین لهذا حضرت فرمود که از ماست و او را فرزند
یاد کرد و از میان خسروان روزگار باین نسب عالی مقدار همین سلسلهٔ علیه ممتاز و سر
افرازند و پادشاه پادشاهان یا مراد همان خسرو خلد آشیانست یا دیگری از سلاطین

عظام اولاد کرام او و چون راوی بسیاری ازین حدیث را انداخته است بخصوص حکم بغیتو نی
کرد و کشتن قوچ فرزند خود را بجان این حقیر اشاره است بشهادت شاهزادهٔ عالی تبار
میرزا نور الله مضجعه و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است بسلطنت علیین
آشیان شاه صفی افاض الله علیه شآبیب الغفران و چون حدیث را اختصار کرده اند
بعضی از وقایع بعد افتاده است اما بشارت بتعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه
الصلوة والسلم و اتصال این دولت دین پرور بدولت حق امام البشر از آخر
حدیث ظاهر است حدیث سیم شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات
محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر صلم
بعد از آنکه مدت ملک شقاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود گفت یا لبید ان فی
حروف القرآن المقطعة لعلماً جمّاً ان الله تعالی انزل الم ذلك الكتاب فقام محمد
صلی الله علیه و آله حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف
السابع مائة سنة و ثلث سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة
اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعة حرف ینقضی الا و قیام قائم من بنی
هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد و اللام ثلثون و المیم اربعون و الصاد
تسعون فذلك مائة و احد و ستون ثم کان بدء خروج الحسین بن علی علیهما السلام
الم الله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص یقوم قائمنا عند انقضائها
بالمر فافهم ذلك وعه واكتمه یعنی بتحقیق که در حروف مقطعه که در اول سورهای قرآن است
علم بسیار است بدرستیکه الله تعالی فرو فرستاد الم ذلك الكتاب را پس حضرت
محمد صلم اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه نور حقیقت او هویدا شد و کلمهٔ حق اسلام او
ثابت و محکم شد در روزیکه متولد شد از هزار و هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته
هفتهزار و صد و سه سال از خلق حضرت ادم گذشته بود

حدیث سیم

بود پس کهف که بیان این در کتاب خداست در حرفهای مقطعهٔ اول سورها هر گاه
بشماری بی تکرار و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه نزد منتهی شدن آن
یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکیست و لام سی است و میم چهل است
و صاد نود است پس این صد و شصت و یک میشود پس بود خروج امام حسین بن
علی علیهما السلم در الم الله پس چون مدتش تمام شد خروج کرد اول پادشاهان بنی
عباس نزد المص و خروج میکند قایم اهل بیت علیهم السلم نزد منقضی شدن این حروف
بالمر این را پس بفهم و نگاه دار و پنهان دار مترجم گوید که این حدیث از جملهٔ احادیث مشکلات است
و چند نوع وجه از اشکال دارد و تا حال نشنیده ام که کسی حل این حدیث کرده باشد و این
حقیر را وجهی چند بخاطر قاصر رسیده که در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و یک وجهش را
در این رساله ایراد مینمایم اول باید دانست که حساب ابجد چنانچه از کتب معتبره
حساب معلوم میشود بچندین وجه در زمان سابق مقرر بوده و بنای این حدیث بر حساب ابجد
اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است
صعفض قرست ثخذ ظغش یعنی صاد را شصت میگیرند و ضاد را نود میگیرند و سین را
سیصد میگیرند و ظا را هشتصد میگیرند و غین را نهصد میگیرند و شین را هزار و در باقی
حروف با مشهور موافقند پس بدانکه اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله را از جمیع فواتح بیرون آورده بانکه مکررها را بیندازی یعنی از الم و الر ا
و حم و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف مبسوطه را باز بر و
بینات حساب کنی مثل آنکه الف را سه حرف بگیری و لام را سه حرف و هم چنین پس
الف لام میم الف لام میم صاد الف لام را الف لام میم را کاف ها یا عین صاد طا ها
طا سین میم طا سین یا سین صاد حا میم حا میم عین سین قاف قاف نون حرفهای ان نزا
کر میشماری صد و سه میشود و از خلق حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر

هوالحی

موافق این حدیث معتبر شش هزار و صد و سی سال گذشته بود و اول هر هزار سال مبداء تاریخست و از اول هزار و هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد این حروف نیز صد و سی و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الم که در اول سوره بقره است اشاره است ببعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و چون حضرت فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از بنی امیه میشود و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب بود پس از اول ظهور دولت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم انبیاء علیه و آله الصلوة والثناء نزدیک بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب قرآن بعد از الم البقره الم آل عمرانست و آن اشاره بخروج حضرت امام حسین صلوات الله علیه است زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت تا خروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بود و دیگر بحسب ترتیب سور قرآنی المص است و آن اشاره است بخروج بنی عباس که باز از بنی هاشم بودند هر چند خروج شان بباطل بود و بحساب ابجد مغاربه صد و سی و یک است و از اوایل بعثت تا اوایل ظهور دولت ایشان صد و سی و یک بود و هر چند تا بیعت ایشان بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس با بیعت ایشان نیز موافق می آید و توضیح این که بنای حساب المص بر ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار از معانی الاخبار نقل شده است حاصل میشود و اما آنکه قیام قایم آل محمد علیهم السلام نزد الر است فقیر را چنین بخاطر میرسد که مراد این باشد که پنج الرا که در قران مجید است همه را حساب باید کرد بقرینه آنکه در الم که یکی مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود در هر دو موضع و در الرا چون مراد همه بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود که تقریبا از سنه تحریر این رساله که سنه هفتاد و هشت از هجرت شصت و پنج سال مانده باشد چون مبداء آن تواریخ از اوایل بعثت بود امید که حق تعالی در این زودی دیده جمیع مومنان را بغبار موکب همایون آنحضرت

منور

منور گردانند بمحمد و آله الطاهرین

حدیث نهم — در شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی صلوات الله علیها و همسایه ایشان بوده در شهر سر من رای گفت که روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میکردانم که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میکردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زردی بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود فرمود که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسید جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن ببرده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر آن و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید که وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی

میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید پس آن کنیز
بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر برتبه حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی
و پادشاهی او را بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من
مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی
نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی
و البته باید که مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او
داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که
یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگ و خط
فرنگ و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است
این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب
آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت
خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه
نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و
سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب
قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی ع
بمن داده بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من
آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون آورد
و میبوسید و بر دیدهای میچسبانید و بر رو میگذاشت و بر بدن میمالید پس من
از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمی شناسی کنیز گفت که ای عاجز
کم معرفت ببزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود بمن بسپار و دل برای
شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای

یشوعا

یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا
وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست
که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامیکه من سیزده ساله بودم پس جمع
کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان
سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر
و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در
ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه
تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای
تخت فرستاد پس چون کشیشها انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها
همگی سرنگون بر زمین افتاد و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر
ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد در آنحال رنگهای کشیشها متغیر شد و اعضای ایشان
بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری
که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل
گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را
بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر
این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر
دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای
تخت بردند همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول روی نمود و نحوست
این برادر زیاده بر نحوست آن برادر بود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت
دیگر است نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک
بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم

در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند
و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی مینمود و در همان
موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمد
صلی الله علیه و آله با وصی و داماد وش علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و جمعی
از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند
پس حضرت مسیح بقدم ادب باستقبال حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرمود که یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را
برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج
امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسیکه تو نامه اش را بمن دادی
پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو روی
آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که
کردم پس همه بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود با حضرت
مسیح و مرا با امام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان
گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را
برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج را یگانه در سینه پنهان داشتم و آتش
محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایه
صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز
چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید پس
در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر گردانید و از
دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من

مایوس

مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا
هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم
اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و بندها و
زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشانرا آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش
بمن عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی
تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانانرا عزیز و گرامی داشت
پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها الصلوة
والسلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرتند پس مریم بمن گفت که این خاتون
بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلام پس من بدامن مبارکش
در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن
من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک
می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا
از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خشنود گردند
و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله
و ان ابی محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء
مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من
او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار
ملاقات گرامی آنحضرت میبردم و چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال
آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا
از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود مگر
برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم بود تا آنکه

حق تعالی ما و تو را بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن
آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا از شربت وصال دوا
نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد
حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری
بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را
در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد
خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر مسلمانان بما برخوردند
و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است
که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصهٔ او افتادم از نام من سؤال
کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشیر بن سلیمان گفت که این عجب است
که تو از اهل فرنگی و زبان عربی نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم
نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را
که زبان فرنگ و عرب را هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد
و لغت عرب بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را
بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلم رسانیدم حضرت
بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام
و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت علیهم السلم را او
گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزیرا که تو بهتر میدانی از من
پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده
هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشرف ابدی را
میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه

مشرق

مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده
باشد گفت که این فرزند از کی بعمل خواهد آمد فرمود که از آنکسیکه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله ترا برای او خطبه کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی
او ترا بعقد کی در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن علیه السلم حضرت فرمود که آیا
او را میشناسی گفت که مکرر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی
نگذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو
و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن و چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است
که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که
ای دختر رسول خدا ببر او را بخانهٔ خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او
زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است

حدیث پنجم

مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه
قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای
معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری
علیه السلم بخانهٔ من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض
کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه
از روی تعجب بود زیرا که این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار
بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم و ستم شده
باشد گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب
در این باب حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و بخانهٔ برادرم امام علی نقی ع
رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا
فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین

مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت
خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهرهٔ عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید
که ترا واسطهٔ چنین امری گرداند حکیمه گفت که بزودی بخانهٔ خود برگشتم و زفاف آن معدن
فتوت و عفاف را در خانهٔ خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهرهٔ
منظر بخانهٔ خورشید انور یعنی والد مطهر بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت
در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلم در امامت جانشین
او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی
نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش را از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون
و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم
و منت بر دیدهٔ خود مینهم چون حضرت امام علیه السلم این سخن از من شنید گفت خدا ترا جزای
نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا از دم کنیز
خود که بیاور جامههای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب
متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده میکرد الذزمین را بعلم و ایمان و هدایت
بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من و من در نرجس
هیچ اثر حمل نمییابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را
ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود
اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغیری
بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت
برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی ع م
و در روایت دیگر اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد
در پهلو می باشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرو می آئیم زیرا که ما
نورهای

هو الحی القیوم

نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده حکیمه گفت که
بنزد نرجس رفتم و این احوال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود
مشاهده نمینمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم
و در هر ساعت حیرتم زیاده می شد و در این شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد
برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست
و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود
نزدیک شد که در دلم شکی بهم آید از وعدهٔ که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام
حسن علیه السلم از حجرهٔ خود صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است در این
حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم
حضرت آواز دادند که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او
پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود پس من شروع
کردم بخواندن سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من
همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم حضرت صدا زدند که تعجب
مکن از قدرت الهی که حق تعالی خوردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی
حجت خود ساخته در زمین پس چون کلام حضرت امام علیه السلم تمام شد نرجس
از دیدهٔ من غایب شد گویا پردهٔ میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی
حضرت امام حسن علیه السلم فریاد کنان فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی
دید و چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را
خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلم را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها
و انگشتان سبابه را بآسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی
رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید

پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت وطأتی واملأ الارض بی عدلا
وقسطا یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن فرموده وفا کن وامر خلافت وامامت مرا تمام
کن واستیلا وانتقام مرا از دشمنان ثابت گردان وپر کن زمین را بسبب من از عدل
وداد و در روایت دیگر چنانست که چون حضرت صاحب علیه السلم متولد شد نوری از او
ساطع گردید و بآفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر می آمدند
وبالهای خود را بر سر و رو و بدن آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن
علیه السلم مرا آواز داد که ای عمه فرزندم را در بر گیر و بسوی من بیاور پس چون برگرفتم
او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود
که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد
ومحو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنی است وثبات وبقا نمیدارد حکیمه گفت که چون
آن فرزند سعادتمند را نزد پدر بزرگوار بردم همین که نظرش بر پدر افتاد سلام
کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و در دهان و هر دو
گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور
مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب علیه السلم استعاذه فرمود
و گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم
ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما
منهم ما کانوا یحذرون و این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت
و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت
گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم
ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و استیلا بخشیم ایشان را
در زمین و بنمائیم بفرعون وهامان یعنی ابو بکر و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان

از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم بترجمهٔ حدیث پس حضرت صاحب الامر
علیه السلم صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم
الصلوة والسلام فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در این حال مرغان بسیار نزدیک
سر مبارک آنحضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را
بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه نزد ما بیاور پس مرغ آنحضرت را گرفت
بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت
امام حسن عم فرمود که سپردم ترا بآن کسیکه مادر موسی موسی را باو سپرد
پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو
نخواهد خورد و بزودی بسوی تو اش بر میگردانند چنانچه حضرت موسی را
بمادرش بر گردانیدند چنانکه حق تعالی فرموده است که پس بر گردانیدیم موسی را
بسوی مادرش تا دیدهٔ مادرش باو روشن گردد حضرت حکیمه پرسید که این
چه مرغ بود که صاحب را باو سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است
بائمه علیهم السلم ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد
و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آن
حضرت رفتم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل
دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه

امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یک
ساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت
پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح
و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت
او میرسیدم در زمان امام حسن علیه السلم تا آنکه چند روزی قبل از وفات
آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل مشاهده کردم او را نشناختم
بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود
که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما
میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز
حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بعالم قدس ارتحال نمود و من حضرت صاحب
الامر صلوات الله علیه را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سؤال
نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب
میفرماید و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از ۳ سه روز
از ولادت حضرت صاحب علیه السلم مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت
امام حسن ع و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بآنکس که از ما
و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم

گهواره

گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده
و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز دادند که فرزندم را بیاور
چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو
ای فرزند حضرت صاحب علیه السلم شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت
پناه و سایر ائمه علیهم السلم فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت
نمود پس حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی
بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب
ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور
داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را
خواند پس قصههای پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود
که چون حق سبحانه و تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد
که او را بسراپردهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا
بتو ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت
خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت
تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو
بندگان را می آمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک بر گردانید

هو المعز

اورا بسوی پدرش و از جانب من اورا اسلام برسانید و بگوئید که او در پناه
حفظ و حمایت ملت اورا از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم
تا هنگامیکه اورا ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون
سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم خادم امام حسن علیه السلم
منقولست که در ساعتی که حضرت صاحب الامر علیه الصلوة و السلام متولد
شد عطسه کرد و فرمود که الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که حجة الهی را باطل و ضایع می توانند کرد
وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن هر آینه شکها برطرف شود
و چون یکشب از ولادت آنحضرت گذشت من در خدمت آنحضرت عطسه
کردم فرمود که یرحمک الله من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که ترا
در عطسه بشارت بدهم گفتم بلی فرمود که امانست از مرگ تا سه روز
شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین
رضوان الله علیهم بسند معتبر از سعد بن عبد الله قمی روایت کرده اند
که او گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و بعد از مناظرات
بسیار گفت وای بر تو و اصحاب تو شما گروه روافض مهاجران و انصار را
طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان مینمائید اینک ابوبکر
بسبب زود

هو القادر

بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود و از بسکه پیغمبر اورا دوست
میداشت در شب غار اورا با خود برد چونکه میدانست که او بعد از آنحضرت
خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود
و حضرت علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته
شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت
نشد پس گفت ای گروه روافض شما میگوئید که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت
شب عقبه و دبها انداختن را دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان
از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اگر بگویم
از روی طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم
که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت
که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و طوماری
نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از مسایل مشکله و این دو مسئله را
درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بفرستم
با احمد بن اسحاق که وکیل آن حضرت بود در قم چون اورا طلب
کردم گفتند متوجه سر من رای شده من از عقب او روان شدم چون
باو رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سؤال

کن با او رفیق شدم تا بدر دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت
طلبیدیم رخصت فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی
داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت
کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مُهر زده و بخدمت
حضرت فرستاده بودند چون نظر بروی مبارک حضرت انداختیم
روی آنحضرت از تابش ماه شب چهارده بود و در حُسن و صفا و نور
و ضیا و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال
حُسن و جمال و در سرش دو کاکُل داشت و نزد آنحضرت اناری از طلا
بود که بجواهر گران بها و نگینها مُرصّع کرده بودند و یکی از بزرگان بصره
بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود
و کتابتی میفرمودند و آن طفل مانع می شدند آن انار را می انداختند
که آن طفل متوجه آن می شد و خود کتابت میفرمودند پس احمد همیان
خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود که اینک
هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب
الامر علیه السلام فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست
طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام

و هدیهای رجس و باطل پس حضرت صاحب ع فرمود که ای پسر اسحق
بیرون آور آنچه در همیانست تا ما حلال و حرام آنرا جدا کنیم
اسحاق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که
این از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی
در این کیسه است چهل و پنج دینارش از قیمت ملکی است که از پدر
باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده دینارش قیمت
هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است
حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز درین
میان حرام است تا بیرون کند فرمود که درین میان یک اشرفی
هست بسکه ری بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بر آن نقش است
و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقراض شده ناقص است
که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و
وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان
ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان
بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا ربود و آن مرد چون گفت
که این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی

هوالغنی

باره یکتر از آنکه دزد برده بود بهمان زن از او گرفت و داد که آنرا بفروشد و فروخت و این دو دینار از قیمت آن دو جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلم فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صرّهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب ع فرمود که این مال فلانست که در فلان محلهٔ قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صرّه است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصهٔ خود را زیاد کیل کرد و گرفت و مال آنها در این میانست حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که راست گفت این فرزند پس با احمد گفت که این کیسهها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرامست بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آنرا در میان خورجین پنهان کرده بودم فراموش کردم و برخواست که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمدهٔ گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد گفتم که حاضر است فرمود که نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب الامر

فرمود گفتم

هوالفرد

فرمود گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بما رسیده است که حضرت طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر رسول فرستاد نزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اگر دست از این عمل بر میداری والّا ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات بآنحضرت مفوّض بود حضرت صاحب علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشانرا شرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول ص بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و از این شرف بینداز بعد از آن پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسی ع میفرماید که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی که ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستیکه تو در وادی پاکیزهٔ که طوی نام دارد و بدرستیکه اتفاق علماست که نعلین آنحضرت از پوست مرده بود لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را میگوید بر موسی افترا بسته است و او را بمرتبهٔ نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در این نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس شما

هو الاحد

مطلب الهی را بفرمائید فرمود که موسی در وادی مقدس قرب بود و گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده بود برای ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از این محبتها است چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثالها بنظر می آید کفش مثال زن است و کسیکه خواب می بیند که کفشش را دزد برد زنش میمیرد یا از او دور میشود سعد گفت که دیگر پرسیدم از تأویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول ص اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که در شداید بآنها پناه برد جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم یاد میکرد غم او برطرف میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردم و نام آن عالی مقدار را که ذکر میکنم غمهای من بهیجان می آید و مرا از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آنجناب را بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلا است و ها هلاک عترت طاهره سید انبیا است و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست در آن صحرا و صاد صبر ایشانست چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت

نکرد

هو العزیز

نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد آیا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد آیا بعلی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین درد و المی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از این سخنان میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرمائی مرا در پیری محبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد ص حبیب تو از برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست بر اینکه امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامیکه موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمیتوانند امام از برای خود تعیین نمایند پس فرمود که بجهت تأیید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانیکه خدا بخلق فرستاده و ایشانرا از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و علمهای هدایت امتند و اختیار جمیع امت را از ایشان بهتر میدانند و موسی و عیسی از جمله ایشانند آیا جایز است که با وفور عقل و کمال علم ایشان یک کسی را از میان امت اختیار کنند بخوبی بعقل خود و برگزیده ایشان

هوالفرد

منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمنست گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل
و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود
بطور برد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد میشمرد و ایشان را و آخر ظاهر شد
که ایشان منافق بودند چنانچه خدا احوال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه برگزیدهٔ خدا
کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح امت است و افسد امت ظاهر شود پس چه
اعتماد باشد بر مختار و برگزیدهٔ عوام ناس که خبر از مافی الضمیر مردم ندارند و مهاجران
و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس میباید امام از جانب کسی منصوب شود
که عالم بضمایر و خفیات امور است بعد از آن باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو
میگفت که حضرت رسول صلعم ابوبکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او
خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر صلعم
فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار خلیفه
قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این هر چهار خلیفه بحق اند پس اگر این مبغی باعث
بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد و بنا بر آنکه تو میگوئی آن حضرت
در باب آن سه خلیفهٔ دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق
ایشان را سبک شمرده و آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر
بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که طوعاً بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان
با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از روی توریة و کتابهای خود احوال
محمد را برای ایشان میخواندند و میگفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه
خواهد شد و پادشاهی او از بابت بخت النصر خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد
و از کفر و فساد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد چون حضرت دعوی

رسالت فرمود

هوالمعز

رسالت فرمود ایشان از روی گفتهٔ یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع اینکه شاید
ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون در آخر مأیوس شدند
با منافقان بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد
و دبها انداخته شد که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند پس خدا جبرئیل را
فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال
ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از روی طمع بظاهر بیعت
کردند که حضرت بهریک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مأیوس شدند بیعت را
شکستند و خروج کردند بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن
تمام شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه برای نماز برخاستند و حضرت صاحب الامر
با ایشان برخاستند و من برگشتم احمد بن اسحق را در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر
آمدی و سبب گریه چیست گفت آن جامه که حضرت فرمود پیدا نشد گفتم باکی نیست برو
بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد
و گفت همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز میکرد
سعد گفت که حمد الهی کردیم و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم
و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد
من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد در خدمت حضرت
ایستاد و گفت یا بن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است
از خدا سؤال میکنیم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و بر مادرت
سیدهٔ نساء و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت و بر ائمهٔ طاهرین پدرانت
و بر تو صلوات بفرستد و بر فرزندت و از خدا طلب مینمائیم که شان ترا رفیع
گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر دیدن ما نباشد جمال ترا چون اینرا

گفت حضرت گریست چندانکه قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای پسر
اسحاق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون
این را شنید بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت از تو سؤال میکنم بخدا و بحرمت جد تو
که مرا مشرف ساز بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط کردند و سیزده درهم
بدر آوردند و فرمودند که اینرا بگیر و از غیر این زر خرج خود مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد
رسید و مزد نیکوکاران از خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و به فرسخی
منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی اورا عارض شد که از خود مایوس
شد و چون بحلوان رسیدیم در کاروان سرا فرود آمدیم احمد شخصی از اهل قم را
طلبید که در حلوان می بود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک
بجای خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن
صلوات الله وسلامه علیه را دیدم که میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن
اسحق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم
برخیزید و اورا دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما
اینرا گفت و از نظر ما غایب شد پس برخاستیم و با گریه و نوحه اورا دفن کردیم
رحمة الله تعالی   محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده است
از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامهای
آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در کوفتی که در آن مرض بعالم بقا ارتحال
فرمودند بخدمت آن جناب رفتم نامه چند نوشته بمداین و فرمودند که بعد از
پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی
شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه این
واقعه باید بود امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو

طلب کند

طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین
من است گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز هست او امام شما است و مهابت
حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامها را باهل مداین
رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره
شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه
آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده اند و اورا
تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت میگویند من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است
پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر اورا
می شناختم که شراب میخورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت پس پیش رفتم و تهنیت
گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد
که ای سید برادر ترا کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با
او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه
السلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر
اطهر خود نماز کند چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده
دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست
که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن
طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی
علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامهائی که با تست
پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده
بود ظاهر شد و یک علامت مانده است پس بیرون آمدم حاجز وشا بجعفر گفت برای
آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست کی بود این طفل جعفر گفت که والله من

هوالفرد

هرگز او را ندیده بودم و نمی‌شناختم در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سئوال کردند
از احوال حضرت امام حسن علیه السلم چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امر
امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت
دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و مالها
چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند
در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلم و گفت با شما نامهٔ
فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در
آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند آن جماعت نامها و مالها را تسلیم
خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او
امام زمانست و مراد حضرت امام حسن عم همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد
معتمد که خلیفهٔ جور آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد
که صقیل کنیز حضرت امام حسن علیه السلم را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار
کرد و از برای رفع مظنهٔ ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت باین سبب او را
با بن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند بناگاه عبید الله
بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند و
کنیزک از خانهٔ قاضی بخانهٔ خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت
دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر
طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری
را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانهٔ حضرت امام حسن عسکری عم را
بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است
پس داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس

چون بخانه

هوالقادر

چون بخانهٔ حضرت رسیدیم در دهلیز غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست
وی بافت پرسیدم که کی در این خانه هست گفت صاحبش و بهیچ گونه ملتفت نشد
بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس داخل خانه شدیم خانهٔ بسیار پاکیزهٔ دیدیم و در مقابل
پردهٔ مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر
آمده و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر آمد که گویا
دریای آبی در میان آن حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بر روی آب
گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت
و مشغول نماز است و بهیچ گونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره
گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست
دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق
دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدین منوال گذشت من متحیر ماندم و زبان
بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا و الله
که ندانستم که نزد کی می‌آئیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنیم بسوی خدا
از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم
در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش
کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را نزد او ببرند در میان شب رسیدیم و داخل
شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید
و با کسی حرف گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این
واقعه بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل
نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است
از یکی از لشکریان خلیفهٔ عباسی که گفت من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه

بسُرَّمَن رای آمد و در خانهٔ حضرت امام حسن عسکری علیه السلم را شکست بعد از فوت
آن حضرت پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و
طبرزینی در دست داشت و بسیماء گفت چه میکنی در خانهٔ من سیما بخود
بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر
خانه از تست ما برمیگردیم پس از خانه بیرون آمد علی بن قیس راوی حدیث گوید
که یکی از خادمان خانهٔ حضرت بیرون آمد من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل
کرد آیا راستست گفت کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان گفت هیچ خبر در
حدیث هشتم عالم مخفی نمیماند شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب
البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از
حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلم که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور
آن میکشند و امید وار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلم وقت
معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه برای
ظهور انحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیا اینکه حق سبحانه
وتعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام انحضرت
نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا
در علم غیب شریک گردانیده و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل
گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر
ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم
وکنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن او بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما
بر خلق لازم ساخته ایم و قصها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب
وکنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام وکنیتش مثل نام وکنیت جد

اوست

اوست تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همهٔ
دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین
کلّه ولو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را
غالب گرداند بر همهٔ دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند
و در آیهٔ دیگر فرموده است که وقاتلوهم حتی لاتکون فتنةٌ ویکون الدین کلّه لله
یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه
از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را
و همهٔ دین یک دین حق بر گردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نکنند چنانکه حق تعالی
فرموده است که ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من
الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او
در آخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با کی
مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و
نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت بشیعیانش برسانند
والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه را
در بر و عمامهٔ زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش
عصای آن حضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد
و باین هیئت بیاید بنزد خانهٔ کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیدهها بخواب
رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملایکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من
سخن تو مقبولست و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر علیه السلم دست
بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعدهٔ ما را راست
گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس بگو

هو العالی

مزدلیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم
و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی
ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین
بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم
که باشند از مشرق و مغرب عالم و بهر حالیکه بوده باشند پس بشنوند همه یک
آواز پس همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد
آن حضرت در مابین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان
که هر مومنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مومنان
در آید و خانهای ایشان بآن فرح یابد آماندانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است
پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت
آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد
و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس
گوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس
اول کسیکه دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملایکه بیعت
نمایند پس نجیبان جن شرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن نقبا بمبایعت
سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخصی که در جانب کعبه
ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست
که داخل مکه شد گویند که هیچیک از اصحابش را می شناسید گویند که می شناسیم
هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب
می شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود
از پیش قرص آفتاب منادی بآواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند

هو العزیز

که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کنند و نسبت
دهد او را با امام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد
تا حسین بن علی علیهم السلام با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او
منمایید که گمراه می شوید پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند
ملایکه اند پس مومنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقبا میگویند شنیدیم و اطاعت
کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را می شنود و متوجه
می شوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب
شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر
شده است و او عثمن بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنه
با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملایکه
و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطانست و گویند شنیدیم
اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه
برود و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلم پشت بکعبه داده گوید که هر که
خواهد که نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع
و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من هست و هر که خواهد که نظر کند
بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلم پس نظر کند بمن
و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد منست و آنچه اینها مصلحت ندانسته
و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و
از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث
گویند اینست والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است
و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم

یا ستار

وتورات موسی وانجیل عیسی وزبور داود علیهم السلم را پس علمای آن ملتها
همه شهادت دهند که اینست آن کتابها انجو که از آسمان نازل شده وتغییر نیافته وانچه
از ما فوت شده بود وبما نرسیده بود همه را بر ما خواندند پس بخوانند قرآن را انجوی که
حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی انکه تغییر وتبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای
دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید بخدمت انحضرت که رویش بجانب پشت گشته
باشد وبگوید که ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملایکه که بخدمت تو بیایم وترا
بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصهٔ خود وبرادرت را
برای مردم نقل کن بشیر گوید که من وبرادرم در میان لشکر سفیانی بودیم وخراب
کردیم دینا را از دمشق تا بغداد وکوفه را خراب کردیم ومنبر را درهم شکستیم واسترهای
ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم ومجموع لشکر ما سیصد هزار
کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم واهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای
بیدا رسیدیم که در حوالی مدینهٔ طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از
آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکار را پس زمین شکافته شد
وتمام لشکر را با چارپایان واموال واسباب فرو برد وکسی وچیزی بر روی زمین
نماند بغیر از من وبرادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد وروهای ما را به پشت گردانید چنانچه
می بینی پس ببرادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق واورا
بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلم وخبر ده اورا که لشکرش را حق تعالی
در بیدا هلاک گردانید وبامن گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه واورا
بشارت ده بهلاک شدن ظالمان وتوبه کن بدست انحضرت که توبهٔ ترا قبول
میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر مالد وبحالت اول بر گردد وبا حضرت
بیعت کند ودر لشکر انحضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملایکه وجن در ان

هو المعین

زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل وبا ایشان گفتگو خواهند
کرد چنانکه مردم با اهل ویاوران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملایکه وجن با او خواهند
بود فرمود که بلی والله ای مفضل وانحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین
هجرت ما بین نجف وکوفه وعدد اصحابش در آنوقت چهل وشش هزار از ملایکه خواهد
بود وشش هزار از جن وبروایت دیگر چهل وشش هزار از جن وخدا این لشکر
اورا بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که انحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود
که اول ایشان را بحکمت وموعظهٔ نیکو بحق دعوت نماید پس اطاعتش نمایند وشخصی از اهل بیت
خود را خلیفه گرداند بر ایشان وبیرون آید ومتوجه مدینهٔ طیبه شود مفضل پرسید
که خانهٔ کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند واز بنائیکه حضرت ابراهیم واسماعیل
علیهما السلم گذاشته بودند بنا میکند واز نو میسازد وبناهای ظالمان را در مکه ومدینه
وعراق وسایر اقالیم خراب میکند ومسجد کوفه را خراب میکند واز اساس اولش بنا میکند
وقصر کوفه را خراب میکند که هر کس آن را بنا نهاده ملعونست مفضل پرسید که در مکه معظمه
اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه از اهل بیت خود را در انجا جانشین خواهد
کرد چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفهٔ آن حضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز
بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت انحضرت سر در زیر افکنده وگریان
وتضرع کنند وگویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبهٔ ما را قبول فرما پس ایشان را پند
دهد واز عقوبات دنیا وآخرت بترساند واز اهل مکه شخصی را بر ایشان والی گرداند
وبیرون آید باز آن والی را بکشند انگاه یاوران خود را از جن ونقبا بسوی
ایشان برگرداند که بایشان بگویید که برگردند بحق هر که ایمان بیاورد اورا ببخشید
وهر که ایمان نیاورد بقتل رسانید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از
صد کس یک کس ایمان نیاورند بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل

هوالفرد

که ای مولای من خانهٔ حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آن
حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت
المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل
پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در
کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن
یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار
میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی
کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد شد ملایکه و مؤمنان باشد و حق
تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن
قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه
ملک دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق عم آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستیکه
بقعهای زمین بایکدیگر تفاخر کردند پس کعبهٔ معظمه بر کربلا فخر کرد حق تعالی فرمود
بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعهٔ مبارکه ایست که در آنجا ندای
انی انا الله از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را
در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بعد از
شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل
داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا هست تا ظاهر
شدن حضرت قایم علیه السلام مفضل گفت که ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد
فرمود که بسوی مدینهٔ جدم رسول خدا صلعم و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او
بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن

هوالمعز

چه امرست فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق
این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله هست گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید
که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابهٔ او ابو بکر و عمر
حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابو بکر و کیست عمر
و بچه سبب ایشانرا از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری
باشد که در اینجا مدفون شده پس مردم گویند که ای مهدی غیر ایشان کسی در اینجا
مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفهٔ رسول بودند و پدر
زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر به بیند ایشانرا اشناسد گویند
بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفونند
گویند نه پس بعد از ۳ روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند
پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها را
از ایشان بگشایند و ایشانرا بالا کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق
در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولای
ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان
و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد
حاضر شوند پس منادی از جانب صاحب عم ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابهٔ
حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و یک جانب
بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کنندهٔ ایشان
پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه
بعذاب الهی گرفتار می شوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش
از آنکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم

چگونه امروز بیزار شویم از ایشان وحال انکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده ودانستیم که مقرب درکاه حق اند بلکه از تو بیزاریم واز هر که ایمان بتو آورده است واز هر که ایمان بایشان نیاورده واز هر که ایشانرا باین خواری بدر آورد وبر دار کشید پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد وهمی را بهلاکت اندازد پس بفرماید که آن دو ملعونرا از درخت بزیر آورند وایشانرا بقدرت الهی زنده کرداند وامر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی وکفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را برایشان لازم آورد وزدن سلمان فارسی واتش افروختن بدر خانه امیر المومنین وفاطمه وحسن وحسین وکشته شدن امام حسین واطفال وپسر عمان ویاران او علیهم السلم واسیر کردن ذریت رسول الله وریختن خون آل محمد در هر زمانی وهر خونی که بناحق ریخته شده وهر کناه وظلم وجوریکه واقع شده تا قیام قایم آل محمد همه را برایشان لشمارد که از شما شده وایشان اعتراف نمایند زیرا که در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمی شد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشانرا بفرماید بر درخت برکشند وآتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید وایشانرا بسوزاند با درخت وبادی را امر فرماید که خاکستر ایشانرا بدریاها پاشد مفضل کفت ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله وصدیق اکبر امیر المومنین وفاطمه زهرا وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا وجمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد وهر که ایمان محض خالص داشته وهر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد واز برای جمیع ائمه ومومنان ایشانرا عذاب خواهند کرد حتی انکه در شبانروزی هزار مرتبه ایشانرا بکشند وزنده شوند پس خدا هر جائی که خواهد ایشانرا ببرد ومعذب کرداند پس از آنجا حضرت

مهدی هم متوجه کوفه شود ودر مابین کوفه ونجف فرود آید با چهل وشش هزار ملک وچهل وشش هزار از جن وسیصد وسیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراکه بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت وغضب الهی خواهد بود ووای بر کسیکه در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد وعلمهای مغرب واز علمهائی که از نزدیک ودور متوجه آن میکردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای کذشته نازل شده است وعذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد وکوشها نشنیده باشد وطوفانیکه بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یکوقتی چنان آباد آن شود بغداد که کویند دنیا همین است وکویند خانها وقصرهایش بهشت است ودخترانش حور العین اند وپسرانش ولدان بهشت اند وکمان کنند که خدا روزی بندکانرا قسمت نکرده است مکر در آن شهر وظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا ورسول وحکم بناحق وکواهی بناحق وشراب خوردن وزنا کردن ومال حرام خوردن وخون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنها ولشکرها بمرتبه که اکر کسی کذر کند نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم وقزوین وباواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را کنجهای خدا در طالقان چه کنجها نه از نقره ونه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت وعزم وصلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل ومسلح وپیوسته بکشد ظالمانرا تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن می شود وباو خبر میرسد که مهدی واصحابش بنزدیک کوفه رسیده اند باصحاب خود کوید که بیائید برویم وببینیم که این مرد کیست وچه میخواهد والله که خود میداند

که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آن
حضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و میگوید که اگر راست
میگوئی که تو مهدی آل محمدی کجاست عصای جدت رسول خدا و انگشتری او
و بُرد و زره او که فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که
یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند
و حمارش که یعفور مینامیدند و براق کو و مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع
کرد پس همه را حضرت مهدی علیه السلم حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح
و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت
موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس
حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت
بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند پس حسنی گوید که الله اکبر دست خود را
دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید
حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند
و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند اینها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس
حضرت مهدی هر چند ایشانرا پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز
پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که
لشکر بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت
المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده
هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی
از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر حضرت امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب صلوات الله علیه و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش

در نجف باشد

در نجف باشد و یکی رکنش در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا
می بینم قندیلها و چراغهایش که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب
و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که ایمان
آورده است باآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای
آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند
در حقیت او و رد گفته او مینمودند و میگفتند او ساحر است و کاهن است و دیوانه است
و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود
میرسانند و همچنین بر میگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر علیهم السلم و هر که یاری ایشان
کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری
دنیا مبتلا گردند و در آنوقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که و نُرید
اَن نَمُنَّ عَلَی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون
و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که [illegible]
رسول خدا و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلم خواهند بود فرمود که [illegible]
که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا بر پا
دارند پس فرمود که گویا می بینم آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا
ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفا کار بعد
از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن
و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول
بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه
گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل شده است بشما مگر آنچه [illegible]

واقع شده پس ابتدا کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند
و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامت نمودم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک
عمر گرفت در حضور مهاجران و انصار آب دهان نحس خود در آن انداخت و پاره کرد
و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشانرا بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده
رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المومنین غصب کردند
پس آمدند که او را به بیعت برند او ابا کرد و هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت
رسالت را بسوزانند من صدا زدم که ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول میکنی
میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست
که ملایکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه
آتش می اندازم در خانه و همه را می سوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت از اینکه
پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر
صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما
نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام
شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو
فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم
که گیسو بگشایم امیر المومنین مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا
پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر باسمان
بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا نمانده نگذارد
پس [illegible] و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المومنین عم شکایت کند
که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنها اینکه مکرر تو بیعت خلافت
مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری
کردند

کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و
قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند
مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم
از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده
تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه
برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید ولد
الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر
برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را
بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را
نصیحت کردم و ایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من
نگفت پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا دعوت کردم
و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان
برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود پس از منبر
فرود آمدم و ایشانرا گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من گفتند
اینک معاویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده و مسلمانانرا غارت کرده اند و زنان
و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفای
نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت
مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم آخر آنچه
من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی
صلوات الله علیه با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدا اینکه با او شهید شدند
پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد گریه کند و جمیع اهل

آسمانها و زمینها بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد
و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیهم باشند
و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلعم
او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من
درباره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین عم حمزه سید الشهدا باشد
و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین
برداشته بیاورند فریاد کنان حضرت فاطمه صلوات الله علیها آیه تلاوت فرماید که
اینست ترجمه لفظی ظاهر که آن روز که بشما وعده میدادند امروز میاید هر نفسی آنچه کرده است
از کار خیر حاضر کردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او
و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق عم بسیار گریست و فرمود که روشن
مباد دیده که نزد ذکر این قصه گریان نگردد مفضل گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن
بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد
فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من
کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند
بستمهائیکه بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملایکه آسمانهای هفتگانه
و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری ست همگی خروش برآورند
پس نماند احدی از کشندگان و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای
که آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من
جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما در آن روز زنده
خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را
که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را و لَنُذِيقَنَّهُم مِنَ العَذَابِ الأَدنَى
دون

دون العذاب الاکبر یعنی البته بچشانیم بایشان از عذاب پست تر پیش از عذاب بزرگتر فرمود
که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت
فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست
که پادشاهی بما بر گردد و مهدی ما پادشاه شود وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را
از ما گرفته اند تا بما بر گردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل
اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند
این آیه کریمه را که و نُرِيدُ أَن نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ استُضعِفُوا فِي الأَرضِ تا آخر آیه که ترجمه اش
گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است
و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین عم
و پدرم امام محمد باقر علیه السلم پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله
آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از
منصور دوانیقی بمن رسیده پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلم و شکایت کند
از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند بجدم از مامون
ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی
و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلم و شکایت کند از معتز
پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول صلعم با جامه خون آلود حضرت
رسالت پناه در روزیکه پیشانی نورانیش در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را
شکستند و ملایکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید که مرا
وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان
بیان کردی پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است
و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر میبود این قدر غایب نمیماند پس صبر

هو الفرد

کردم ای حبرای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین وگوید که آمد یاری وفتح الهی وظاهر شد گفته حق
سبحانه وتعالی وهو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین
کله ولو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله
نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلعم که حق تعالی میفرماید
که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو وآنچه
مانده است وبعد از این خواهد شد حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای مفضل رسول خدا
صلی الله علیه واله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب
وشیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته وآینده ایشان را
تا روز قیامت بر من بار کن ومرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن
پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد وهمه را از برای آنحضرت آمرزید
پس مفضل بسیار گریست وگفت ای سید من اینها فضل خداست بر ما برکت
شما امامان حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو وامثال تو است از شیعیان خالص
واین حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند وبهانه میجویند
پس اعتماد بر این فضیلت میکنند وترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده
بحال ایشان نمی توانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت ۵
نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده باشد وشفیعان از خشیت الهی
ترسانند مفضل پرسید که آن آیه که حضرت رسول صلعم خواهند خواند
که لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند

فرمود که

هو العزیز

فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهودی ونصاری و
مجوس وصابیان وغیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این
در زمان مهدی ورجعت حضرت رسول صلعم خواهد بود وآن آیه نیز در آن
زمان بعمل خواهد آمد وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله
پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که پس برگردد حضرت مهدی عم
بسوی کوفه وحق سبحانه وتعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند
چنانچه بر حضرت ایوب عم بارید وقسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از
طلا ونقره وجواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد وقرض از
برادران مؤمن بر ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه
حضرت مهدی عم ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما
داشته باشد بیاید وبگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر ویک دانه خردل

حدیث نهم

شیخ بزرگوار محمد ابن بابویه قمی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت
امام محمد تقی که آنحضرت روایت فرمود از آبای طاهرین خود از حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم اجمعین که آنحضرت فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم سید
انبیا صلی الله علیه وآله وابی بن کعب در خدمت آنحضرت بود چون داخل
شدم فرمود که مرحبا بتو ای زینت آسمانها وزمینها ابی گفت که چگونه غیر تو
یا رسول الله زینت آسمانها وزمینها تواند بود حضرت فرمود که ای ابی
بحق آن خداوندیکه مرا براستی بخلق فرستاده است که رتبه حسین در آسمانها
بزرگتر است از زمین ودر جانب راست عرش نوشته است که او چراغ
راه هدایت است وکشتی نجات امت است وپیشوای خلق است ودر او سستی
وضعف نیست فخر است وعلم است وذخیره نجات عالمیانست وبدرستیکه

حق سبحانه وتعالی در صلب او نطفهٔ طیب مبارک پاکیزه ترکیب داده واورا
دعائی چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی خدا را بآن دعاها نخواند مگر آنکه الله
تعالی او را در قیامت با آنحضرت محشور کرداند و در آخرت آنحضرت شفاعتخواه او
باشد وحق تعالی غمهای او را زایل کرداند وقرضش را ادا وکارش را آسان
کند وراه دین ودنیایش را واضح کرداند واو را بر دشمن غالب کرداند وپردهٔ
عیبهای او را اندرد ابی کعب که آن دعاها کدام است یا رسول الله فرمود که میگوئی
هرگاه که از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مَعاقِدِ عِزِّکَ وَ
مَعاقِدِ عَرْشِکَ وَسُکّانِ سَمٰاوٰاتِکَ وَاَنْبِیٰائِکَ وَرُسُلِکَ اَنْ تَسْتَجیبَ لی فَقَدْ
رَهَقَنی مِنْ اَمْری عُسْراً فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لی
مِنْ عُسْری یُسْراً چون این دعا را بخوانی خدا کارهای ترا آسان کرداند
وسینهٔ ترا بعلم ومعرفت بگشاید وترا شهادت اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا الله در وقت مردن تلقین کند
ابی کعب که یا رسول الله آن چه نطفه است که در صلب حبیب بن حسین است فرمود که مثل ماست
وبآن نطفه علوم ومعارف الهی ظاهر کردد وهر که تابع او شود بصلاح آید وهر که او را کم کند
وپیروی او ننماید در کوی ضلالت فرو رود پرسید که اسمش چیست ودعایش کدام است
فرمود که نامش علی است ودعایش اینست یا دائِمُ یا دَیُّومُ یا حَیُّ یا قَیُّومُ یا کاشِفَ الْغَمِّ ویا فارِجَ
الْهَمِّ ویا باعِثَ الرُّسُلِ ویا صادِقَ الْوَعْدِ هر که این دعا را بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین
صلوات الله علیه محشور کرداند وآنحضرت قاید او باشد بسوی بهشت ابی پرسید که یا رسول الله
آیا او را خلفی وصیی است فرمود که بلی از برای اوست میراثهای آسمانها وزمین پرسید که چه
معنی دارد میراثهای آسمان وزمین فرمود که حکم بحق کردن در میان مردم وتأویل وتفسیر
واحکام الهی وبیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت ابی پرسید که چه نام دارد
فرمود که نامش محمد است وبدرستیکه ملایکه انس میبایند باو در آسمانها ودر دعای خود
میگوید

میگوید اللّٰهُمَّ اِنْ کانَ لی عِنْدَکَ رِضْوانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لی وَلِمَنْ تَبِعَنی مِنْ اِخْوانی وَشیعَتی
وَطَیِّبْ ما فی صُلْبی پس حق تعالی مرتب ساخته است در صلب او نطفهٔ مبارک پاکی از جمیع
بدیها وخبر داد مرا جبرئیل که خدای عزوجل این نطفه طیب ونیکو کردانیده ونزد خود او را جعفر
نامیده واو را هدایت کننده وهدایت یافته وراضی بقضای الهی وپسندیده جناب خود
کردانیده وخدا را باین دعا میخواند یا دانُ غَیْرَ مُتَوانٍ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اِجْعَلْ لِشیعَتی مِنَ النّارِ
وِقاءً وَلَهُمْ عِنْدَکَ رِضیً وَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَیَسِّرْ اُمُورَهُمْ وَاقْضِ دُیُونَهُمْ وَاسْتُرْ عَوْراتِهِمْ وَهَبْ
لَهُمُ الْکَبائِرَ الَّتی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُمْ یا مَنْ لا یَخافُ الضَّیْمَ وَلا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ اِجْعَلْ لی
مِنْ کُلِّ غَمٍّ فَرَجاً هر که این دعا بخواند خدای عزوجل او را حشر کند در قیامت روسفید با جعفر بن
محمد صلوات الله علیه بسوی بهشت ای ابی بدرستیکه خدا بوجود آورده است از او نطفهٔ
پاک مبارک نیکوئی که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخته واو را نزد خود موسی نام
کرده ابی کعب یا رسول الله گویا که ایشان همه یکدیگر را وصف میکنند وهر یک از دیگری
متولد میشوند ومیراث علم از یکدیگر میبرند وهر یک فضیلت دیگری را بیان میکنند فرمود
که وصف کرده است ایشانرا برای من جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان ابی پرسید
که آیا او را دعائی هست بغیر دعای پدرانش فرمود که بلی میگوید در دعایش یا خالِقَ
الْخَلْقِ وَیا باسِطَ الرِّزْقِ وَیا فالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوی وَیا بارِئَ النَّسَمِ وَمُحْیِیَ الْمَوْتیٰ وَمُمیتَ
الْاَحْیاءِ وَدائِمَ الثَّباتِ اِفْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ هر که این دعا را بخواند خدا حاجتش را
بر آورد ودر قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کرداند وبدرستیکه حق تعالی
در صلب او ترکیب کرده است نطفهٔ مبارک طیب پاکیزهٔ پسندیده ونزد خود
او را علی نام کرده است وپسندیدهٔ خداست در علم او وحکم او واو را حجتی برای
شیعیانش کردانیده که در قیامت باو حجت خود را تمام کنند ودعایش اینست
اللّٰهُمَّ اَعْطِنِی الْهُدیٰ وَثَبِّتْنی عَلَیْهِ وَاحْشُرْنی عَلَیْهِ آمِناً اَمْنَ مَنْ لا خَوْفٌ عَلَیْهِ وَلا حُزْنٌ

وَلا اَجزَعِ اِنَّکَ اهلُ التقوی واَهلُ المغفرة وبدرستیکه خدای عزوجل در صلب او ترکیب
داده است نطفهٔ مبارک طیب پاکیزهٔ پسندیده و نام کرده است او را محمد بن علی و او
شفاعت کنندهٔ شیعیانست و وارث علم جلال الهی است و علامت بینه راه هدایت است
و حجت ظاهرهٔ پروردگار است و در حین ولادت خواهد گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
و میگوید در دعای خود یا مَن لا شبیه لهُ و لا مثال انت لا اله الا انت و لا خالق الا
انت تفنی المخلوقین و تبقی انت حلمت عمن عصاک و فی المغفرة رضاک هر که این دعا بخواند
حضرت امام محمد تقی شفاعت او کند در روز قیامت و الله تعالی در صلب او نطفهٔ
قرار داده است که ظلم کننده و فساد کننده نیست و نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است
و او را نام خود علی بن محمد نام کرده است و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم
خود را با او سپرده و هر راز پنهان را بر او آشکار گردانیده هر که او را ملاقات کند و رازی
در سینه اش باشد از آن راز خبر میدهد و دشمنش را بر او می شناساند و در دعایش میگوید
یا نورُ یا برهانُ یا منیرُ یا مبینُ یا ربِّ اکفنی شرَّ الشرور و آفات الدهور و اَسئلکَ النجاة
یومَ ینفخُ فی الصور هر که این دعا بخواند حضرت امام علی نقی در قیامت شفیع و کشانندهٔ او
باشد بسوی بهشت و بتحقیق که حق تعالی در پشت او نطفهٔ قرار داده و او را نام خود حسن
نام کرده و او را نوری گردانیده در شهرها و جانشین خود گردانیده در زمین و موجب
عزتی گردانیده برای امت جدش و راهنمائی گردانیده برای شیعیانش و شفاعت
خواهی گردانیده برای شیعیانش و شفاعت خواهی گردانیده برای ایشان نزد پروردگار
و عذابی گردانیده برای هر که مخالفت او کند و حجتی گردانیده برای هر که ولایت و محبتش را
بجان قبول کند و برهانی گردانیده برای هر کس که او را امام خود گرداند و در دعای
خود میگوید یا عزیز العزِّ فی عزّه یا عزیز اعزّنی بعزّک و اَیّدنی بنصرک و اَبعد عنی همزات
الشیاطین وادفع عنی بدفعک و امنع عنی بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد

یا فرد

یا فردُ یا صمد هر که این دعا را بخواند خدا او را با آنحضرت محشور گرداند و از آتش جهنم او را
نجات دهد هر چند مستحق جهنم شده باشد و الله تعالی در پشت او قرار داده است
نطفهٔ پاکیزهٔ طیب مطهر طاهری که راضی باشد باو هر مؤمنی که خدا در روز قیامت الست
پیمان ولایت آنحضرت را از او گرفته و کافر شود باو هر منکری که در آن روز قبول پیمان
نکرده پس اوست امام پرهیزکار پاکیزه کردار خشنود کنندهٔ ابرار و پسندیدهٔ پروردگار
و هدایت کننده و هدایت یافته حکم میفرماید بحق و امر مینماید بعدالت و خدا را تصدیق
مینماید و خدا تصدیق او مینماید در هر چه گوید خروج میکند از مکه وقتی که
دلالتها و علامتهای او ظاهر شده باشد او را گنجی هست نه از طلا و نه از نقره بلکه اسبان
نفیس فربه و مردان شجاع صاحب علامت که خدا بگرد آورد ایشان را از برای او از شهرهای
دور بعدد اهل بدر سیصد و سیزده کس و با او صحیفهٔ سر بمهری هست که در آن صحیفه عدد
اصحابش و نامهای ایشان و نسبهای ایشان و شهرهای ایشان و طبیعتهای ایشان
و صفتهای ایشان و کنیتهای ایشان نوشته است و ایشان جمعی باشند که بسیار جد
و اهتمام در اطاعت آنحضرت داشته باشند ابی پرسید که دلالتها و علامتهای
آنحضرت کدام است یا رسول الله فرمود که او را علمی هست که چون هنگام خروج آنحضرت
شود آن علم بی سببی گشوده شود و بلند گردد و خدا آن علم را گویا گرداند پس ندا کند
آنحضرت را که بیا بیرون آی ای دست خدا پس بکش دشمنان خدا را و او را دو رایت و دو علامت
هست و او را شمشیری هست در غلاف که چون وقت خروجش میشود شمشیر خود از غلاف
کنده میشود و ندا میکند آنحضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا پس جایز نیست ترا که بنشینی
از جهاد دشمنان خدا را پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هر جا که بیابد ایشان را و حدود
الهی را بر پا دارد و بحکم خدا حکم کند و چون بیرون آید جبرئیل از جانب راست او باشد
و میکائیل از جانب چپ او باشد و در روزی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر دادم اگر چه

بعد از مدتی باشد و امور خود را بخدا میگذارم یا ابی خوشا حال کسیکه او را ملاقات
نماید و بهشت از برای کسیکه او را دوست دارد و سعادتمند کسیکه بامامت او قایل باشد
با وخدا شیعیانرا از هلاکت نجات بخشد و باقرار بخدا و رسول و جمیع ائمه علیهم السلم خدا درهای
بهشت از برای ایشان بکشاید صفت این امامان در زمین مانند صفت مشکی است که بوی خوشش
همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور بخشنده ایست
که هرگز نورش زایل نگردد ابی کفت یا رسول الله چگونه است حال و وصف کردن
ایشان از خدا فرمود که حق سبحانه وتعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاد
نام هر امامی بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در صحیفه اش نوشته است
محمد ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسندهای معتبر از حضرت علی
بن موسی الرضا ع روایت کرده اند که انحضرت فرمود که ناچار است شیعیانرا از فتنهٔ
عظیم که در آن فتنه بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند و آن در وقتی است
که سیمین از فرزندان من وفات یابد و بعد از او امام ایشان غایب باشد و اهل آسمان
و زمین بر او بگریند و چه بسیار از مؤمنان بر او دلسوخته و محزون باشند و چشمه
زلال امامت غیبش از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب سه
آواز از آسمان بر ایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند یک صدا الا لعنة الله علی
الظالمین یعنی البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران صدای دویم ازفت الازفة یعنی نزدیک
شد آن امریکه آنرا بنزدیکی وصف میکردند یا نزدیک شدنی بود صدای سیم بدنی ظاهر شود در پیش
آفتاب و صدا رسد که هذا امیر المؤمنین قد کرّ فی هلاک الظالمین یعنی این امیر المؤمنین است
برگشته است بدنیا که هلاک کند ظالمانرا پس در آنوقت فرج مؤمنان برسد و مردها آرزو
کنند که کاش زنده میبودیم و خدا سینهای مؤمنانرا از کینهای منافقان و غمهای
ایشان نجات دهد و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که روز خروج قایم علیه السلم

در اول روز

هو الاحد

در اول روز ملکی ندا کند که بدرستیکه حق با علی بن ابی طالب است و شیعیان
اوست و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعهٔ اوست پس آنها
که صاحب یقین نباشند و دلهاشان بمرض شک و شبهه مبتلا باشد بصدای دویم گمراه
شوند و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت علیهم السلم را شنیده باشند که ندای
دویم از شیطانست و اعتقادی که بغیر ایشان داشته باشند بر ایمان ثابت بمانند
و در احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت در روز شنبه عاشورای
محرم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندازد و اول کسیکه با او بیعت نماید جبرئیل
باشد که بصورت مرغ سفید نازل شود و بیعت کند پس جبرئیل یکپای خود را
بر کعبه گذارد و پای دیگر بر بیت المقدس و بآواز فصیح ندائی کند که همه خلایق
بشنوند بگوید اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی آمد امر الهی پس طلب زود آمدن
آن مکنید و بروایت دیگر انکه بنام و نسب حضرت قایم علیه السلم ندا کند جبرئیل
ندائیکه هر که خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد برخیزد و هر که ایستاده
باشد از دهشت بنشیند و از جمله علامات انحضرت آنست که بصورت جوانان ظاهر
شود که هر که به بیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته است یا کمتر و همیشه
در یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری بر انحضرت ظاهر نشود و در احادیث
بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از خروج مهدی علیه السلم هست
صدای آسمانی و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن لشکر او بزمین و کشتن نفس زکیه
از سادات حسنی در پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج کردن یمانی از جانب
یمن و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای
مختلف از اطراف عالم نزد انحضرت حاضر باشند و بعضی علانیه شب از میان
رخت خواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند و بعضی علانیه برابر

سوار شوند و در همان صبح نزد آنحضرت حاضر شوند و حضرت سیصد و
سیزده شمشیر آسمانی بر ایشان قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش
و حلیه و نسبش نوشته باشد و از جمله علامات ظهور آنحضرت که از اخبار معتبره ظاهر
میشود گرفتن آفتابست در نیمهٔ ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه در آخرش هر دو
برخلاف عادت و قواعد منجمین و فرو رفتن مردم بزمین در بیدا چنانچه گذشت و یکی
در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در میان آسمان از اول زوال تا اواسط
وقت عصر و طلوع کردن آفتاب از مغرب و ظاهر شدن ستارهٔ دُم دار در طرف
مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس خم شود بحدیکه نزدیک باشد که هر دو طرفش
بیکدیگر برسد و سُرخی که در آسمان ظاهر شود و باطراف آسمان منتشر شود و آتش
طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود و سه روز یا هفت روز بماند و عربان بر شهرها
مستولی شوند و اهل مصر پادشاه خود را بکشند و شام خراب شود و سه علم خلاف
و پادشاهی در شام بلند شود و علمهای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و علمهای قبیلهٔ
کنده از عرب متوجه خراسان شوند و شصت دروغگو بهم رسند که همگی دعوای پیغمبری
کنند و دوازده علم از آل ابی طالب بلند شود که همه دعوای امامت کنند و باد سیاهی
در بغداد در اول روز بلند شود و زلزله بشود که اکثر شهرها بزمین فرو رود و خوف
و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوه‌ها بر عراق مستولی شود و ملخی در
وقتش و در غیر وقتش نازل شود و دو طایفه از عجم با هم جنگ کنند و خون بسیار
در میان ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت میمون و خوک مسخ
شوند و علامات دیگر بسیار است که در کتاب بحار الانوار استیفای ذکر
آنها کرده ایم   محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد بن ابراهیم
نعمانی رضی الله عنهم روایت کرده اند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله

صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت فرمود که گویا می‌بینم حضرت قایم علیه السلم را
در نجف کوفه که زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را پوشد و بر اسب سیاهی
سوار شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس اسب را بحرکت در آورد بنحویکه
باعجاز آنحضرت مردم هر شهر چنان بینند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشانست
پس عَلَم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگشاید و بر پا کند چوبش از عمود عرش
باشد و سایر اجزایش تمام نصرت و یاری حق تعالی باشد آن علم را بسوی هیچ جماعت
متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشان را هلاک گرداند پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ
مؤمنی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند قطعهٔ آهن شود و بهر مؤمن خدا قوت چهل مرد کرامت
فرماید و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آنکه حق تعالی این فرح را در قبر او داخل گرداند و مؤمنان
در قبرها بزیارت یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت بظهور قایم آل محمد دهند پس بر آنحضرت نازل
شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح در کشتی بودند و از
آنها که با حضرت ابراهیم بودند در هنگامی که او را نمرود بآتش انداخت و آنها که با حضرت موسی
بودند در وقتی که دریا برای او شکافته شد و آنها که با حضرت عیسی بودند در وقتی که خدا
او را بآسمان برد و چهار هزار ملک دیگر که ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده ملک
که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه نازل شدند و چهار هزار ملک که بیاری
حضرت امام حسین علیه السلم نازل شدند پس حضرت رخصت نفرمودند که ایشان قتال کنند
و الحال ژولیده مو و گرد آلوده نزد قبر آنحضرت اند و گریه میکنند بر آنحضرت تا روز
قیامت و سرکردهٔ ایشان ملکی است که او را منصور میگویند هر که بزیارت آنحضرت
میرود آن ملایکه او را استقبال مینمایند و هر که وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار
میشود از زایران او را عیادت میکنند و هر که میمیرد از ایشان بر جنازه‌اش نماز
میکنند و برای او استغفار میکنند و اینها همه در زمین اند و انتظار میبرند که حضرت

قایم علیه السلم خروج کند و او را یاری کنند اما آنچه از روایات معتبره بسیار
که بطرق متعدده مشایخ عظام روایت نموده اند معلوم میشود از سیرت و اوصاف
آنحضرت بعضی را بر سبیل اختصار بحذف اسناد در این رساله مختصره ایراد
مینمایم باسانید بسیار منقولست که حق سبحانه و تعالی ذوالقرنین را مخیر گردانید
میان ابر ذلول یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق ذوالقرنین
ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای قایم آل محمد علیهم السلم
ذخیره کرد و حضرت بر آن ابرها سوار خواهد شد و بهفت آسمان و هفت زمین خواهد
گردید و قوت بدنش بمرتبه باشد و انواع بادها مسخر او خواهند بود و در سن پیران
و هیات جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش بمرتبه باشد که اگر دست بیندازد بزرگ
ترین درختان زمین از ریشه برکند و اگر در میان کوهها صدائی بزند همه سنگها
از هم بریزد و بمشرق و مغرب عالم بگردد و هیچ کوه و دریا و صحرا نماند مگر آنکه آنحضرت
از آنجا عبور نماید و دین حق را در آنجا بر پا دارد و گنجها و معدنهای زمین همه از
برای او ظاهر شود و بهر طرف که متوجه شود یکماهه راه رعب و ترسش در دلها بیفتد
و هر کو را ببیند بصورت بشناسد که مؤمن است یا منافق و نیکوکار است یا بدکردار و بطریق حکم
حضرت داود ع بعلم واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد و هر جا که رود
ابری بر سر آنحضرت سایه کند و صدائی از ابر بر آید بزبان فصیح که همه خلق بشنوند
که این مهدی آل محمد است زمین را پر از عدالت میکند بعد از آنکه پر از جور شده و زمین
در زیر پای او و لشکر او پیچیده شود که مسافتهای بسیار را باندک زمانی طی نمایند
و آنحضرت را سایه نباشد و چون از مکه بیرون آیند منادی از جانب حضرت ندا کند
که هیچکس آب و توشه با خود بر ندارد و سنگ حضرت موسی را که بار یک شتر است
با خود داشته باشد و هر منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب نماید و دوازده چشمه

ازان جاری

از آن جاری شود که هر تشنه که از آن آب بخورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود
و چون بنجف اشرف رسند و در آنجا ساکن شوند پیوسته آب و شیر از آن سنگ
جاری باشد و هر گرسنه از آن سیر شود و هر تشنه سیراب گردد و در روایت
دیگر آنست که آب و طعام و علف از سنگ بیرون آید که خود و چهارپایان ایشان
بخورند و عصای حضرت موسی با آنحضرت باشد که هر وقت که بیندازند بشکل اژدها
شود که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پایین او چهل ذراع باشد و هر چه را
فرماید فرو برد و پیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد در وقتی که
او را با آتش انداختند و چون آنرا پوشید آتش در او تاثیر نکرد و همان پیراهن
بود که حضرت یوسف در مصر که آنرا گشود حضرت یعقوب در شام بویش را شنید
و چون بر رویش انداختند دیدهایش روشن شد وقتی که حضرت صاحب الامر
ظاهر شود آنرا پوشیده باشد و انگشتر سلیمان را در دست داشته باشد
و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار انبیاء همراه داشته باشد
و هیچ کافری را بر روی زمین نگذارد و اگر کافری پناه بدرختی یا سنگی
برد و پنهان شود آن درخت و سنگ فریاد کنند که کافر نزد ماست بیا
و او را بکش و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مومنان بکشد پس عقلهای
ایشان کامل گردد و در آن زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد و دلهای ایشان
از آهن محکمتر باشد و اگر همت بندند بر کوههای آهن از جا بر کنند و همه چیز اطاعت
ایشان کنند حتی درندگان زمین و پرندگان هوا و اگر یکی از اصحاب آنحضرت
بر زمینی پا بگذارد آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قایم ع
بر روی من پا گذاشته و حق تعالی ترس و بیم را از دلهای ایشان بردارد
و در دلهای دشمنان ایشان اندازد و هر یک از ایشان از نیزه گذاراتر

وازشیر باجرات تر باشند و دشمن را در زیر پا بمالند وخورد کنند وخدا گوشها و
و دیدهای ایشان را نوری دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف آنحضرت
نظر کنند و با او سخن گویند وجواب شنوند وجمیع دردها و بلاها وضعف
وسستی ببرکت آنحضرت از ایشان برطرف شود وبرکات آسمان وزمین
زیاد شود وباران آسمانی که از روزیکه غصب خلافت امیر المؤمنین علیه
السلام کردند قطع شده نازل گردد وکینها از دلهای مردم برطرف شود ودرندگان
وحیوانات بایکدیگر آشتی کنند وضرر بیکدیگر نرسانند حتی آنکه یک زن تنها از
عراق بشام برود وهمه جا پا بر گیاه وسبزه گذارد وزینتهای او بر سرش باشد
وهیچ دزدی و درندهٔ او را ضرر نرساند واول که آنحضرت ظاهر شود بفرماید
که دستهای بنی شیبه که کلید داران کعبه اند ببرند وبر کعبه بیاویزند وندا کنند
که ایشان دزدان خانهٔ خدایند وفرزندان قاتلان امام حسین را بکشد برای آنکه
بکردهٔ پدرهای خود راضی بوده اند وهر که بکار زشتی راضی باشد چنانست که
آن کار را خود کرده است وعایشه را زنده گرداند وانتقام فاطمهٔ زهرا و ماریه
مادر ابراهیم را از او بکشد وکسیکه زکاة ندهد او را گردن بزنند وزمین بنور آن
حضرت روشن گردد وتاریکی برطرف شود ومردم را احتیاج بآفتاب وماه
نباشد وهر یک از شیعیان انقدر عمر کنند که هزار پسر از هر یک بوجود
آید ودر پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد واز پشت قبر
حضرت امام حسین علیه السلم نهری بسوی نجف اشرف جاری سازد که آبش
در دریای نجف ریزد ودر میانش پلها وآسیاها بسته شود وحضرت امام
محمد باقر علیه السلم فرمود که گویا می بینم پیر زالی زنبیلی از گندم در سر دارد
ومیرود بنهر کربلا که آسیا کند بی آنکه کرایه بدهد وآن حضرت وعیال آنحضرت

در مسجد سهله

در مسجد سهله قرار گیرند وعمارتهای مسجدها را خراب کنند وچوب بستی را است کند
مانند چوب بستی که در زمان حضرت موسی بوده وکنگرهای مسجدها را خراب کند و
منارها را خراب کند وشاهراه مسلمانان را شصت ذراع گرداند وهر مسجدیکه در
میان راه ساخته باشند برطرف کند وهر پنجرهٔ وروزنهٔ وناودان وبیت الخلا
که در شارع گشاده باشند خراب کند وفلک را خدا امر فرماید که دیر حرکت کند که هر روز
برابر ده روز باشد وخانهٔ کعبه را خراب کند وبر اساس حضرت ابراهیم بنا کند
ومسجد الحرام ومسجد رسول صلی الله علیه واله را خراب کند وبطریقی که در زمان حضرت
ابراهیم ورسول صم بوده بنا کند ومقام حضرت ابراهیم را بانجائی که حضرت
گذاشته بود وعمر علیه اللعنه بتعصب جاهلیت تغییر داد بر گرداند وجمیع
بدعتها را زایل گرداند وجمیع سنتها را بر پا دارد وشیعیان در آن زمان
چندان مستغنی شوند که کسی گردد که فقیری بیابد برای زکاة وتصدق
نیابد وجزیه از اهل کتاب قبول نفرماید واز هیچکس بغیر اسلام راضی
نشود وبا باشد که شخصی بر بالای سر آنحضرت ایستاده باشد واو را امر
ونهی فرماید ناگاه بفرماید که بگردانیدش وپیش آورید پس بفرماید که او را
گردن بزنند بسبب امریکه از ضمیر او بر آنحضرت ظاهر شود وقرآنی که
حضرت امیر المؤمنین عم جمع فرموده وان اشقیا قبول نکردند ظاهر سازد
وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که گویا می بینم که شیعیان
ما در میان مسجد کوفه خیمها بر پا کرده اند ومردم را تعلیم قرآن تازه مینمایند
وچون حضرت والی وحاکمی بشهری از شهرها فرستد میفرماید که
کتاب تو کف دست تست هر امریکه ترا رو دهد ور تو مشتبه شود
وحکم الهی را در ان قضیه ندانی نظر بدست خود بکن که در انجا

بقدرت الهی انچه خواهی نوشته است وحضرت لشکری باستنبول فرستد پس چون
بخلیج استنبول برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند وبر روی آب راه روند
چون مردم روم آن حالرا از ایشان مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش
بر روی آب راه میروند خودش چون خواهد بود پس دوازده شهر را بگشایند
وایشان داخل شوند وانچه حضرت امر فرموده باشد بعمل آورند وچون مردم بخدمت
حضرت روند چنین سلام کنند که السلام علیک یا بقیة الله ودر زمان آن
حضرت در مسجد کوفه چشمهٔ از روغن وچشمهٔ از شیر وچشمهٔ از آب طهور وچشمهٔ
از آب خوردن جاری باشد وچون حضرت قایم علیه السلم در کوفه قرار
گیرد لشکری بجانب شام بفرستد که بنی امیه را بکشند ایشان بگریزند بجانب
فرنگ اهل فرنگ بایشان گویند که ما شمارا بشهر خود نمیگذاریم تا نصرانی نشوید وبدین ها
در نیایند ایشان بدین نصاری در آیند وچلیپا بگردن اندازند وداخل شهر فرنگ
شوند چون لشکر قایم علیه السلم وارد فرنگ شود نصاری طلب امان وصلح کنند اصحاب
قایم علیه السلم فرمایند که ما شمارا امان ندهیم تا گریختهای مارا بما ندهید پس
بنی امیه را بگیرند وهمه را گردن بزنند وچنانچه حضرت رسول صم بعد از
نبوت انچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود وکسی را برامور
گذشته عقاب ننمود واحکام را تازه برایشان جاری ساخت حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه نیز چنین خواهد کرد وانچه پیش از ظهور
انحضرت واقع شده است متعرض نخواهد شد این مختصری بود از احوال خیر مآل
انمعدن رفعت وجلال وهرکه بسط این کلام در این باب خواهد رجوع نماید بکتاب
دوازدهم حدیث بحار الانوار شیخ قطب الدین راوندی وغیر او از حضرت
امام محمد باقر ص روایت کرده اند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه پیش
از شهادت

از شهادت اصحاب خود را خطبه فرمودند که جدم رسول خدا صلی الله علیه
واله روزی بمن گفته بود که ای فرزند زود باشد که ترا ببرند بسوی عراق
بزمینی که پیغمبران واوصیای ایشان در انجا ملاقات کرده اند وان را عمورا
مینامند وتو در آن زمین شهید شوی وجماعتی از اصحاب تو با تو شهید شوند
که درد آهن بایشان نرسد پس حضرت این آیه را خواندند قلنا یا نار کونی بردا
وسلاما علی ابراهیم وفرمودند که چنانکه آتش بامر الهی بر ابراهیم سرد شد
آتش جنگ بر تو واصحاب سرد شود پس حضرت امام حسین علیه السلم فرمود که
بشارت باد شمارا والله که اگر ایشان مارا بکشند بنزد پیغمبر خود میرویم
پس میمانیم در آن عالم انچه خدا خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته شود
واو بیرون آید پیش از قیامت من باشم بیرون آمدنی که موافق افتد
با بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین وظاهر شدن قایم اهل بیت علیهم السلم
پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان که هرگز
بزمین نیامده باشند پیش از آن ونازل شوند بر من جبرئیل ومیکائیل و
اسرافیل ولشکری چند از ملایک ونازل شوند محمد وعلی ومن وبرادرم وجمیع
آنها که خدا بامامت برایشان منت گذاشته است سوار شده بر اسبان
ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است پس حضرت
رسالت پناه علم خود را بجنباند وباشمشیر خود بدست قایم ال محمد صلی الله
علیه واله بدهد پس ما بعد از آن در زمین انقدر بمانیم که خدا خواهد پس حق تعالی
بیرون آورد از مسجد کوفه چشمهٔ از روغن وچشمهٔ از آب وچشمهٔ از شیر
پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه
واله را وبفرستد مرا بمشرق ومغرب وهیچ دشمنی از دشمنان خدا نمی

مگر آنکه بامر الهی خون او را بریزم و هر بتی که بر روی زمین باشد بسوزانم تا بهند
برسم و جمیع شهرهای هند را فتح کنم و حضرت دانیال و حضرت یوشع هر دو زنده
شوند و بنزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیایند و بگویند که راست
گفتند خدا و رسول در آنچه شما را وعده دادند پس حضرت امیر هفتاد کس با ایشان
همراه کند و بسوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند پس لشکری بجانب
شهرهای فرنگ بفرستد که همه را فتح کنند پس بکشم هر جانور حرام گوشتی را
تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشت نباشد و بر یهود و نصاری
و سایر ملتها عرض کنم اسلام را و مخیر گردانم ایشان را میان مسلمان شدن
و کشته شدن هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم و هر که از اسلام
کراهت داشته باشد بحکم خدا خونش را بریزم و هیچیک از شیعیان نباشد
مگر آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست بر رویش بمالد و غبار از رویش پاک
کند و زنان و منزلش را در بهشت باو بنماید و بر روی زمین هیچ کور و زمین
گیر و مبتلائی نماند مگر آنکه خدا در دنیا شان از برکت ما اهل بیت زایل گرداند و خدای
عز و جل برکت خود را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه هر درختی آنقدر بار بردارد
که شاخهایش بشکند و شما شیعیان میوه زمستان در تابستان بخورید چنانچه
حق تعالی میفرماید که وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ
وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی اگر اهل شهرها ایمان
بیاورند و پرهیزکار شوند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین
ولیکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم بکردهای بد ایشان
پس فرمود که بدرستیکه الله تعالی ببخشد در آن زمان بشیعیان کرامتی که بر ایشان
در زمین چیزی مخفی نماند تا آنکه هر شخصی خبر دهد اهل خانه خود را به هر چه از ایشان

صادر شود و در احادیث معتبره وارد شده است که اول کسیکه در رجعت
زنده شود و برگردد حضرت امام حسین صلوات الله علیه باشد و آنقدر در زمین
پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد و در روایات
دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه کریمه ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ که حضرت
امام حسین علیه الصلوة والسلام بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او
شهید شده اند و همگی خودهای طلاکار بر سر داشته باشند و در روایت دیگر هفتاد
پیغمبر با او بیرون آیند چنانچه با حضرت موسی بودند و همه ایشان بمردم برسانند
که این حسین بن علی است که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک نیاورند و بدانند
که دجال و شیطان نیست و در آنوقت حضرت صاحب الامر علیه السلام در میان ایشان
باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین صلوات الله علیه در دلهای مؤمنان
قرار گیرد حضرت قایم صلوات الله علیه از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین ع
او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و نماز کند و در لحد گذارد زیرا که امام را
بغیر از امام دیگری غسل نمیدهد و نماز نمیکند بر او و در روایت دیگر وارد شده است
که حضرت امام حسین صلوات الله علیه بعد از حضرت صاحب الامر علیه السلام سیصد و نه
سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد پس چون مدت آنحضرت تمام شود حضرت
امیر المؤمنین ظاهر شود و نوبت پادشاهی آنحضرت باشد و در اخبار بسیار از حضرت
ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست که برید عجلی از آنحضرت پرسید
که اسماعیل که خدا در قرآن مجید او را بصادق الوعد وصف نموده آیا اسماعیل
پسر ابراهیم است فرمود که نه بلکه اسماعیل فرزند حزقیل است حق تعالی او را
بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب کردند و پوست سر و رویش را کندند
آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب را فرستاد تا بنزد آن

پیغمبر عالیمقدار آمد و گفت خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم ترا با نواع
عذابها معذب گردانم اسماعیل گفت که مرا بعذاب ایشان حاجت نیست خدا وحی
کرد باو که پس چه حاجت داری حاجت خود را عرض کن حضرت اسماعیل گفت که
پروردگارا تو پیمان از ما و از پیغمبران گرفتی برای خود بپروردگاری و برای محمد صلعم
بپیغمبری و برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلقت را بآنچه ستمکاران
آن امت با حسین بن علی جگرگوشهٔ آن پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده دادی
حسین را که او را بدنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که بر او ستم کرده و او را
شهید کرده پس حاجت من در درگاه تو آنست ای پروردگار من که مرا برگردانی
بدنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت
اسماعیل با حضرت امام حسین علیهما السلم در رجعت بدنیا برخواهد گشت و در
روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین با هفتاد و پنج هزار کس از
حدیث سیزدهم مردگان در رجعت برخواهد گشت شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی
در کتاب واحده روایت کرده است از عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر علیه
السلم فرمود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روزی در خطبهٔ خود فرمود
که بدرستیکه حق سبحانه و تعالی یگانه و بی همتاست و در یگانگی خود متفرد است
و در اول آفرینش بکلمه تکلم نمود پس آن کلمه نوری شد و از آن نور جناب مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله و من و ذریت مرا خلق فرمود پس تکلم بکلمهٔ دیگر نمود او را
روحی گردانید و در آن نور ساکن کرد و آن نور را با آن روح در بدنهای ما اهل
بیت جا داد پس مائیم روح برگزیدهٔ خدا و مائیم کلمات تامات الهی و خدا بما حجت
خود را بر خلق تمام کرده است پس ما همیشه در نور سبزی بودیم در وقتی که نه
آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و هیچ صاحب حیاتی در عالم نبود ما خدا را

عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میگفتیم و این حال پیش از آن بود که خدا خلایق را
بیافریند پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بما بیاورند
و ما را یاری کنند و اینست معنی آن آیهٔ کریمه و اذ اخذ الله میثاق النبیین
لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه
و مفاد ظاهر لفظش آنست که یاد آور آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان
از پیغمبران که هرگاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که
تصدیق نماید آنچه را با شماست از دین و کتاب هر آینه همه ایمان باو بیاورید
و هر آینه البته او را یاری کنید حضرت امیر فرمود که یعنی ایمان بمحمد بیاورید و وصی
او را یاری کنید و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری نمایند و بدرستیکه خدا
پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم و بتحقیق که من یاری آنحضرت کردم
و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم بعهدیکه خدا از من گرفته
بود و یاری پیغمبرش و احدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند
زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند
داد و در آنوقت مابین مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهد بود و خدا همهٔ
پیغمبران از آدم تا محمد صلی الله علیهم اجمعین زنده خواهد کرد و در پیش روی
من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران زنده و کافران مرده که خدا
ایشان را زنده گردانیده خواهند زد در برابر من زهی عجب و چگونه تعجب نکنم
از مردهائی که خدا ایشان را زنده کند و همه صدا بتلبیه بلند کرده باشند
و فوج فوج آیند و گویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی اجابت کردیم و بخدمت
ایستاده ایم ای خوانندهٔ مردم از جانب خدا و در میان کوچها و بازارهای
کوفه درآیند و شمشیرها بر دوش گذاشته بر سر کافران و جباران و

یاهو

وظالمان اولین و آخرین زنند تا خدا تعجیل آورد آن وعده را که باهل بیت رسالت
داده در آن آیه کریمه که وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی وعده داده است خدا
آن جماعتی را که ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته
ایشانرا خلیفه و جانشین خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از نیکان را
که پیش از ایشان بودند و ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را
که پسندیده است برای ایشان و خوف و ترس ایشانرا بدل کند با ایمنی که
عبادت من بکنند و هیچگونه شرک بمن نیاورند حضرت فرمود که یعنی عبادت
من کنند با ایمنی و از احدی از بندگان من نترسند و تقیه نزد ایشان
نباشد بدرستی که مراست برگشتنی بعد از برگشتن و زنده شدنی بعد از
زنده شدن هست و من صاحب رجعتها و برگشتنهای بسیارم و صاحب
صولتها و انتقامهای بیشمارم و صاحب دولتهای عجیبم منم حصار آهن منم بنده
خدا و برادر رسول خدا منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سر
خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا منم کلمه خدا و منم اسماء حسنای
الهی و منم امثال علیا و منم آیات کبری و منم صاحب بهشت و دوزخ که اهل
بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را بجهنم رسانم و بامنست
تزویج اهل بهشت و بسوی منست بازگشت خلق در قیامت و حساب
ایشان و منم موذن در اعراف و منم که در پیش چشمه آفتاب ظاهر شوم در آخر
الزمان و منم دابة الارض که خدا در قرآن فرموده و در آخر الزمان ظاهر
شوم و عصای موسی و انگشتر سلیمان را به پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش

بندد

هو الفرد

بندد مومن حقا و کافر حقا و منم پادشاه مؤمنان و پیشوای متقیان
و زبان سخن گویان و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفه
پروردگار عالمیان و منم آن کسیکه خدا بمن داده است علم مرگهای مردم و
بلاهای ایشانرا و علم حکم میان خلایق را و منم انکه خدا مسخر گرداینده است
ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه
و ستارگانرا ای گروه مردم بپرسید از من آنچه خواهید و بروایت دیگر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که چون شیطان گفت که
مرا مهلت ده تا روزیکه مردم مبعوث شوند حق تعالی اجابت او ننمود و فرمود
که تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم و چون آنروز شود شیطان
ظاهر شود با جمیع لشکرش و متابعانش از آنروز که خدا آدم را خلق کرده است
تا روز وقت معلوم و این آخر رجعتهای حضرت امیر المومنین است راوی
گفت که مگر آنحضرت را چندین رجعت هست فرمود که بلی آنحضرترا برگشتهاست
و کشتنها و هر امامیکه در هر قرنی و زمانی بوده است برمیگردد و با او برمیگردند
نیکوکاران و بدکارانی که در زمان او بوده است تا خدا مومنانرا بر کافران
استیلا دهد که انتقام خود بکشند و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیر المومنین
برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و یکدیگر ملاقات کنند در کنار
شط فرات در محلی که آنرا روحا میگویند نزدیک بکوفه پس جنگی بکنند که هرگز
چنین جنگی نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و گویا می بینم اصحاب امیر المومنین را
که شکست خورند و صد قدم از پس پشت برگردند و گویا می بینم که پاهای بعضی
داخل فرات شود پس در آن حال خداوند جبار ابری بفرستد که میان
او پر از ملایکه باشد و حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه واله در پیش ابر

هو الحی

ابر آید و حربهٔ از نور در دست داشته باشد و چون شیطان نظرش بر آنحضرت
افتد از عقب برگردد پس اصحابش باو گویند که کجا میروی الحال که ظفر بر ایشان
یافته شیطان گوید که من می بینم چیزی که شما نمی بینید من میترسم از خداوند عالمیان
پس حضرت در رسد و نیزهٔ در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش
همه بآن یکضربت هلاک شوند پس بعد از آن عبادت خالص در زمین کرده شود و شرک
و کفر از زمین برطرف شود و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال در زمین
پادشاهی کنند و از هر شیعهٔ هزار پسر از صلب او بهم رسند هر سال
یک پسر و در آن وقت دو باغ سبز که خدا در سورهٔ رحمان فرموده است
که مُدهامّتان نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه بهم رسد و چندان وسعت داشته
باشند که خدا خواهند و در احادیث معتبرهٔ بسیار وارد شده است
در تفسیر این آیهٔ کریمه که وَلَئِن مُتُّم اَو قُتِلتُم لَاِلَی اللهِ تُحشَرُون که هر که هست
مرگی و کشته شدنی برای او هست اگر پیش از رجعت بمیرد در رجعت کشته
خواهد شد و اگر کشته شود در رجعت خواهد مرد و در احادیث معتبرهٔ دیگر وارد است
که این آیه کریمه یوم نحشر من کل امةٍ فوجاً ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزیکه محشور
گردانیم از هر امتی گروهی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما که این آیه در باب
رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور میگردانند چنانچه در جای دیگر
فرموده که محشور میگردانیم ایشانرا و احدی از ایشانرا ترک نمیکنیم و در
حدیث دیگر منقولست در تفسیر آن آیه کریمه فَاِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً که
حضرت صادق علیه السلم فرمود که این آیه در باب ناصبان و سنیانست که
در رجعت فضلهٔ بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث در باب
آنکه دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است که نزدیک بقیام قیامت ظاهر خواهد شد

از طرق عامه

هو الستار

از طرق عامه و خاصه مستفیض است و در بعضی احادیث معراج منقولست
که خداوند عالمیان بحضرت رسول صلعم خطاب فرمود که یا محمد علی آخر کسی است
که قبض روح او خواهم کرد از امامان و اوست دابة الارض که با مردم سخن
خواهد گفت و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت
زنده شود عمرش بعد از آن دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی
کرده است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که حضرت
امیر المؤمنین با حضرت امام حسین علیهم السلم یک رجعت خواهد فرمود و از جمیع
بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید پس
خدا زنده کند سی هزار کس را از یاوران او از اهل هزار سال در رجعت
پادشاهی کند و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال و در احادیث
معتبره وارد شده است که سؤال کردند از آنحضرت از تفسیر این آیه که اِنَّ
الَّذی فَرَضَ علیک القرآن لرادُّک الی معادٍ یعنی آن کسیکه قرآن را واجب
بر تو واجب کرده است ترا بر میگرداند بمحل بازگشت حضرت فرمود که والله
که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
هر دو بدنیا بر گردند و در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در آنجا مسجدی
بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ابن طاوس علیه الرحمه از بعضی
کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سالست بیست هزار سال
از سایر مردم است و هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمد است و پادشاهی
ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که فرمود که گویا
می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبهٔ از یاقوت سرخ بر آن زده
باشند مزین بانواع جواهر دیگر و حضرت امام حسین بر آن تخت نشسته باشد و در دور

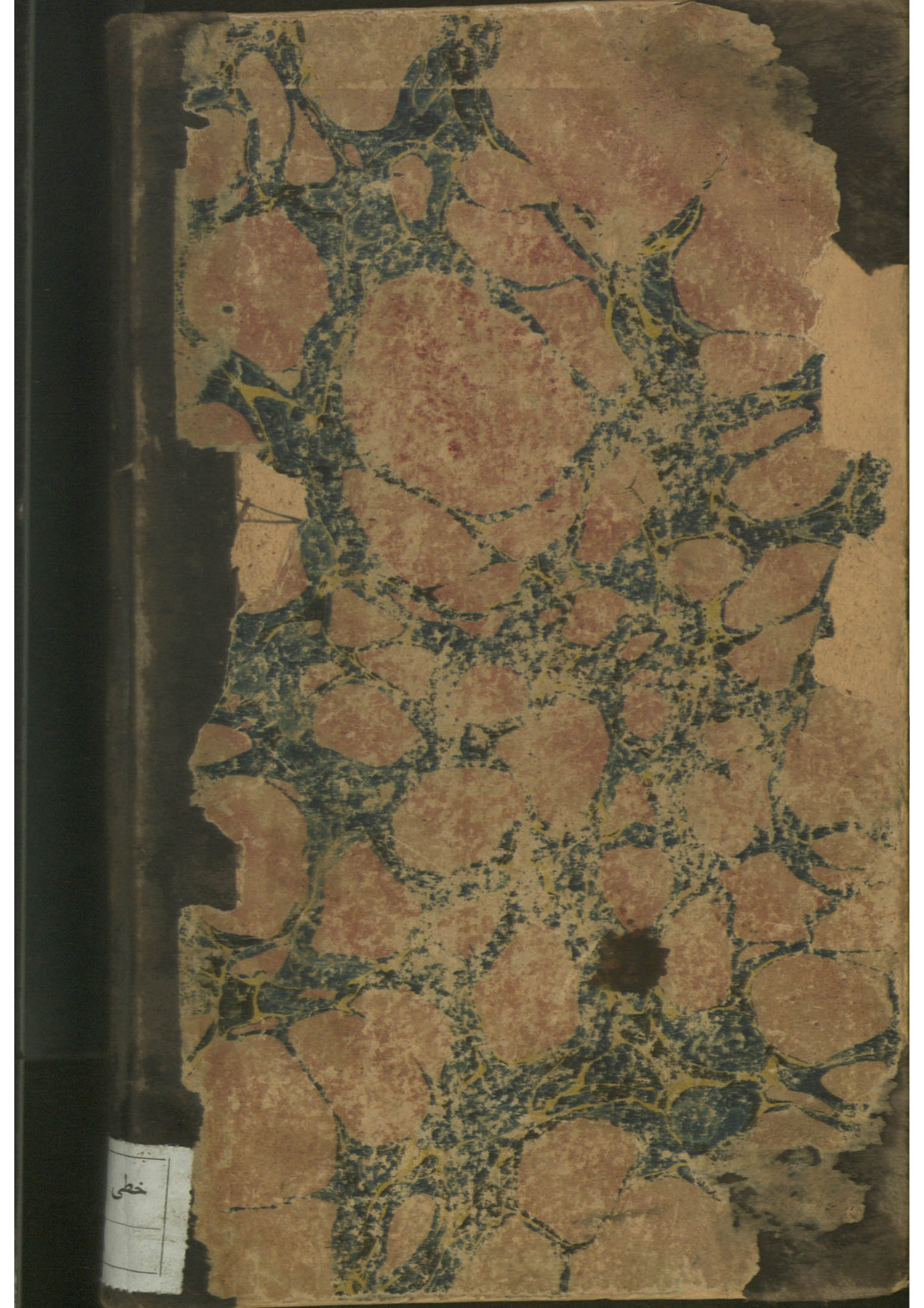
وکنار آنحضرت نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنان فوج فوج بدیدن آنحضرت آیند
وسلام کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که اید دوستان من هرچه خواهید
از من سؤال کنید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید امروز
روزیست که هیچ حاجت از حاجت دنیا و آخرت سؤال نکنید مگر آنکه بر آورم
وطعام و آب ایشان از بهشت از برای ایشان آید بدانکه از جملهٔ اجماعیات
شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلم جمعی از نیکان بسیار
نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای آنکه بدولت ائمهٔ خود
دیدهای ایشان روشن شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا
بایشان برسد و بدان از برای آنکه آزار بکشند و آن دولتی که میخواستند
باهل بیت برسد اضعاف آنرا در دست ایشان بچشند و نیکان از ایشان
انتقام بکشند و اما سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت که
محشور شوند زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند
در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر [illegible] سایر خلق پس
ایشان را بحال خود میگذارند و آیهٔ کریمه نیز دلالت بر رجعت دارد چنانچه
دانستی و اکثر علمای ما دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مثل محمد بن بابویه
در رسالهٔ اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان
از اکابر علمای امامیه و همیشه میان شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع
بوده است و سنیان در این باب بر ایشان طعن میزده اند و ایشان
جوابهای شافی میگفته اند و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده اند
و شیخ نجاشی علیه الرحمه در کتاب رجال نقل کرده است که ابوحنیفه بنزد
مؤمن الطاق که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بر سبیل سخریه گفت
که تو چون

شیعیان ما براستی و ایشانند خوانندگان مردم بدین خدا در پنهان و آشکار
و فرمود که انتظار فرج کشیدن بهترین فرجهاست و در احادیث معتبره وارد شده است
که هر که اعتقاد بامامت صاحب الامر صلواة الله علیه داشته باشد و انتظار فرج
آنحضرت کشد بمنزلهٔ کسی است که در زیر علم آنحضرت باشد بلکه بمنزلهٔ کسی است که
در میان خیمهٔ آنحضرت باشد بلکه بمنزلهٔ کسی است که در خون خود دست و پا زند
در جهاد فی سبیل الله و در روایت معتبر از حضرت صادق صلواة الله علیه
منقولست که زود باشد که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب شود و نجات
نیابد در آن زمان مگر کسیکه دعای غریق را بخواند و آن این دعاست
یا اللهُ یا رحمنُ یا رحیمُ یا مقلّبَ القلوبِ ثبّت قلبی علی دینک و سید بزرگوار
علی بن طاوس رضی الله عنه در کتاب مصباح الزایر روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق که هر که این دعا را چهل صباح بخواند از یاوران
و انصار قایم آل محمد علیهم السلم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد خدا
اورا در زمان آنحضرت زنده گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آنحضرت
بکند و حق تعالی بعدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه باو عطا فرماید و هزار
گناه از نامهٔ عمل او محو نماید دعا اینست اللهم ربّ النور العظیم و الکرسی
الرفیع و ربّ البحر المسجور و منزّل التوریة و الانجیل و الزبور و ربّ
الظلّ و الحرور و منزّل القران العظیم و ربّ الملائکة المقربین و الانبیاء
المرسلین اللهم انی اسئلک بوجهک الکریم و ملکک القدیم یا حیّ یا قیوم
اسئلک باسمک الذی اشرقت به السموات و الارضون یا حیّ قبل کلّ
حیّ لا اله الا انت اللهم بلّغ مولانا الامام الهادی المهدی القائم بامرک
صلواة الله علیه و علی ابائه الطاهرین عن المؤمنین و المؤمنات فی مشارق

هو الدایم

لارض ومغاربها سهلها وجبلها برها وبحرها وعنی وعن والدی من الصلوات زنة
عرش الله ومداد کلماته وما احصاه علمه واحاط به کتابه اللهم انی اجدد له فی صبیحة
یومی هذا وما عشت فی ایامی عهدا وعقدا وبیعة له فی عنقی لا احول عنها ولا
ازول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره واعوانه والذابین عنه والمسارعین الیه
فی قضاء حوائجه والحامین عنه والسابقین الی ارادته والمستشهدین بین یدیه
اللهم ان حال بینی وبینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما فاخرجنی من قبری
مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی
اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری بنظرة منی الیه
وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلک بی محجته وانفذ امره واشدد
ازره واعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد
فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک وابن بنت نبیک
المسمی باسم رسولک حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الحق
ویحققه واجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادک وناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرک
ومجددا لما عطل من احکام کتابک ومشیدا لما ورد من اعلام دینک وسنن
نبیک صلی الله علیه وآله واجعله ممن حصنته من باس المعتدین اللهم وسر
نبیک محمدا صلی الله علیه وآله برؤیته ومن تبعه علی دعوته وارحم استکانتنا
بعده اللهم اکشف هذه الغمة عن الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم یرونه
بعیدا ونریه قریبا برحمتک یا ارحم الراحمین پس دست راست بر ران خود میزنی
وسه مرتبه میگوئی العجل العجل یا مولای صاحب الزمان تمام شد این رساله
کثیر الفا[ئده] بتاریخ بیست پنجم شهر جمادی الاولی من شهور سنه ۱۲۶۷ علی ید الاقل
الحلی عبد الله الخوانساری   اللهم اغفر ذنوبه   وستر عیوبه بجاه محمد وآله




خطی